محمود شاکر

افغانستان

تاریخ، سرزمین، مردم

مترجم: عزیزا... علیزاده مالستانی




PROPERTY OF
ACKU
14130

افغانستان

تاریخ، سرزمین، مردم

محمود شاکر

مترجم: علیزاده مالستانی



تهران ـ ۱۳۸۴



● ناشر: محمدابراهیم شریعتی‌افغانستانی

● **افغانستان. تاریخ، سرزمین، مردم ● نویسنده: محمود شاکر**

● مترجم: عزیزالله علیزاده‌مالستانی

● طرح روی جلد: وحید عباسی

● چاپ اول: کانون مهاجر، ۱۳۵۸ ● چاپ دوم: ۱۳۸۴

● شمارگان: ۲۰۰۰ ● قیمت: ۹۵۰ تومان

● حروفچین: موسسه انتشاراتی عرفان

● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

تهران، خ سمیه، بین چهارراه‌مفتح و خ رامسر، پلاک ۳۴، طبقه دوم، واحد ۴. تلفن: ۸۸۸۱۱۰۵۱

ketaberfan.persianblug.com ketaberfan@yahoo.com

شابک: ۱ ـ ۷۱۶۸ ـ ۰۶ ـ ۹۶۴

ISBN: 964-06-7168-1

به نام خدا و به نام مردم مستضعف افغانستان

پیش در آمد

برادر! خواهر!

ما، جسته از هر بند و مرزگری، و رهیده از آرمان‌های تنگ نظرانه قومی و منطقه‌ای، با دیدبانی، چونان انسان ناب و خدایی، و ایده‌ای «امتی» خویش، مدت‌ها بود که آهنگ بازشناسایی سرزمین فقرزده و فلاکت برده‌ی افغانستان را داشتیم، تا با این گام، که بس غریب است و اندک، توانسته با شیم برخی از پیکره‌ی سرزمین عظیم امت اسلامی را که افغانستان عزیز باشد، به شناسایی خردها ببریم، و راه روز را که از مطلع الشمس می‌آغازد.. به تپش و تپندگی نوینی واداریم، که چنین است و چنین باد.

اما ـ بسیار ـ بسیار موانع کارها، و مخالف با شعارها و شعورها، باعث شد که نتوانیم، از بلندی عمل و کار، این اندیشه را به راه اندازیم، هر چند پرتو کارهایی که از سوی ما تاکنون شده است، در توان خودش، توانسته است، زوایای تاریکی را روشن کند، ولی ما معتقدیم که: افغانستان، که بام دنیا است یا باید هوای بامش را عوض کند. و خشم «آمو» و غرور

«هندوکش» و «بابا» راه به فریاد گیرد، یا اینکه به باد، رود و گدای در ارباب شود.

و «خاستگاه خورشید» آن‌گاه می‌تواند هوای تازه و خون گرم و سرخ و دونده‌ی را داشته باشد، که هم شناسانده شود و شناسایی، و هم شناساننده باشد و شناسانیده، و گرنه به باد خواهد رفت و نوکر ارباب خواهد شد.

که هرگز مبادا، هرگز.

بوی خون و قیام همین امسال ما، می‌رساند، که هوای «بام دنیا» دگرگون شده است، و «آموی» خشمگین آهنگ یاران کرده است و تا قلب بیمار دشمن و سرزمین‌ها و برادرش «سیحون» شناوران به پیش می‌تازد.

شاید «سیحون» ما نیز به «پیش آید و تاخیوه و بخارا و سمرقند به دامن مادر برگردد که آموی خشمگین پیام آور اینهاست، و او حتما با باد همراه خواهد آمد، و پیام پیوستن برادران ما را، از آنسوی «سیحون» خواهد آورد.... خواهد.....

***

بگذاریم از این غمنامه‌ها، که بپردازیم به اصل کار، و آن کتاب حاضراست،این کتاب که از سوی کانون با یاری یک تن از برادران عضو، ترجمه شده است، ترجمه‌ای است آزاد، و جای جایی راکه، آقای محمود شاکر، براثر ندانستن یا نتوانستن اهمال کاری و یا حتی شرمگینانه اغفال کاری فرموده بودند، حذف نموده است و به همین گونه، به مناسبت حال و مقام توضیحات و اضافاتی نیز بر آن افزوده است. ولی بطور قطع این کلیات، از یک سو اوّلین آزمایش ماست، که داریم خودمان را، تجربه می‌کنیم، که ما تا حد امکان که به اصل کتاب آقای شاکر صدمه‌ی وارد نیاید به آرایش و پیرایش آن‌ها پرداخته‌ایم.

پیوست این کتاب، نوشته‌هایی دیگری نیز داریم، که به همین کار و همین راه نشر خواهد شد، ما با این کار به این امیدیم، تا بتوانیم برای نخستین بار، افغانستان تاریخی و تاریخ افغانستان را بشناسیم و بشناسانیم. تا به روزنه‌ی تدوین مجموعه‌ی دقیقی از فرهنگ فراموش شده از یاد رفته‌ی خود برسیم.

در آخر امید داریم، که از انتقادات سازنده، و اظهارنظرهای صاحب نظران و کمک‌های آنان، در این راه و کار، برخوردار گردیم.

کانون مهاجر افغانستانیهای خارج از کشور

(افغانستانی‌های خارج از کشور)

طبیعت

کشور افغانستان، در دل آسیا و منطقه‌ی دور از اقیانوس قرار دارد که دارای ۶۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت می‌باشد، این منطقه در دامنه‌ی غربی کوه‌های مرتفعی است که در وسط آسیا واقع شده است.

قسمت عمده‌ی خاک افغانستان راکوه‌های بلند و ناهموار تشکیل می‌دهد و تنها قسمت‌های غربی آن‌که از شمال تا جنوب امتداد یافته است، هموار می‌باشد، بر خلاف پندار بعضی از جغرافی نویسان مناطق کوهستانی افغانستان بی آب و علف و ریگزار نیست بلکه وادی‌های سر سبزی در آن قرار دارد که سلسله کوههای پست و بلندی آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازد، و تنها قسمت‌های شرقی این کوهستان به سبب سنگلاخی و سراشیبی و قسمت‌های غربی آن به واسطه‌ی کمی باران و خشکی و بی آبی بایر و بی گیاه است، بقیه‌ی این کوهها همه سرسبز و خرم است و پوشیده از جنگل‌ها و درختان و گیاهان خودرو که در بهاران با گلهای رنگارنگ طبیعی، پستی‌ها و

بلندی‌های آن رنگ‌های گوناگون به خود می‌گیرد، و سفیدی رنگ برف‌های که همواره بر ستیغ‌های بلند این کوهها قرار دارد، همراه با پرتو خورشید هم چون رنگ گل سفید منعکس می‌گردد.

در نواحی شرقی کوههای بلند و سر به فلک کشیده‌ای قامت بر افراشته که پنداری بلندی ان را پایانی نیست و از هر قله‌ای که بالا روی قله‌ی دیگری بلندتراز آن به چشم می‌آید. هراز چندی اطراف وادیها از شدت سرما در سکوت و آرامش یک نواختی به سر می‌برد که گاه صفیر نیسم سردی و آهنگ طوفان و گرد بادی و یا صدای پای حیوان گرسنه‌ی که برای بدست آوردن شکار و طعمه‌ی از آن‌جا عبور می‌کند، این آرامش را به هم می‌زند، والبته شدت سرمای این مناطق به حدی است که جانوران از ترس سرمای کشنده‌ی آن، هنگام عبور پوست خود را همچون لحافی برای خود می‌سازند تا از سرما محفوظ بمانند. وگاه هم در قسمت‌های غربی آن ریزش باران و وزیدن بادهای موسمی سکوت را می‌شکنند که این بارانها بسیارکم و مدت وزش بادهای موسمی نیز بسیار اندک است.

امّا وادیها و دره‌هایی که پر از روئیدنی‌ها و گیاهان است در گودیهای قرار دارد که به سبب گود بودن شان از سوزش و سرمای اقلیمی که بادهای شمال آن را بهمراه می‌آورد، و توفانهائی که از قله‌های پر برف بر می‌خیزد و وزش بادهای سردی که از هر سو می‌وزد محفوظ می‌ماند و با حرارت وگرمای بهاران زنده می‌گردد و انسانها بدانجا رو می‌آورند، جانوران و چارپایان در آن مسکن می‌گزینند و همه جا سرشار از زندگی، شور، و نشاط می‌شود.

آن سکوت و آرامشی که در زمستان بر قله‌ها و بلندیهای کوهها خیمه گسترده است، با فرا رسیدن بهاران به پویش و رویش و تحرک و

حیات تبدیل می‌گردد، بانگ چوپان و صدای بیابان نشینان که به دنبال چهارپایان خویش روانند، حرکت قبیله‌ها و دسته‌های «کوچی» که اثاثیه‌ها و خیمه‌هایشان را به سوی صحرا می‌برند، هیاهو و فریادهای خدمتگزاران و فراشان در همه جا می‌پیچد و بوی خوش گلهائیکه آمیخته با شبنم در مقدم نسیم آغوش گشوده و همه جا را عطرآگین می‌کند، اندیشه و دل را به خود مشغول می‌دارند و با تابش خورشید بهاری، برفهای فراز قله‌ها کم کمک آب می‌شوند، جویبارهای آب از تپه‌ها سرازیر می‌گردد. و هم چون رگهائی در سینه‌ی دشت‌ها پرکنده می‌شود، و زیر درخشش نور آفتاب الماس‌گونه می‌درخشد، و در مسیر خویش شیارها و سیل‌ها بوجود می‌آورد که گوسفندان و چارپایان برای رفع تشنگی با این مسیرها می‌آید و از آبهای زلال آن می‌نوشد.

افغانستان در قسمت‌های شرقی دشتهای ایران واقع شده است که کوه‌های روی آن نیز کشیده شده است و میل عمومی این کوهها از شمال شرق بسمت جنوب غرب کشور است. مرتفعات کوه‌های افغانستان از شمال شرق از تپه‌های پامیر که استخوان بندی مرتفعات را تشکیل می‌دهد آغاز شده و سلسله بلندی از آن جدا گشته است که ارتفاع متوسط آن‌ها ۳۰۰۰ تا ۳۶۰۰ متر است، و بعضی بلندی‌های آن تا ۶۰۵۴ متر می‌رسد، که همه در داخل خاک افغانستان قرار دارد. این تپه‌ها به خاطر بلندی زیادی که دارد به «بام دنیا» موسوم است، و نزدیک به مرزهای بین افغانستان،تاجکستان،پاکستان،کشمیر،و تبت واقع شده است. و در بسیاری از روزهای سال بلندی‌های آن از برف پوشیده است، و زمستان آن طولانی و سرد است و تابستان آن نسبتا گرم است که بیشتر از سه ماه دوام نمی‌کند. و در این فصل بعضی

مالداران قبایل قِرغیزستان به آن‌جا می‌آیند.

سلسله کوههای مشهور افغانستان که از پامیر جدا شده است:

۱ ـ کوه هندوکش

این کوه از ناحیه‌ی شرقی کشور به سوی جنوب غربی آن به طول ۵۷۵ کیلومتر مربع تا نزدیکهای مرز ایران امتداد دارد که قسمت اعظم خاک افغانستان را فرا گرفته است. ا رتفاع این کوهها در قسمت‌های شرقی بسیار زیاد است و تقریبا به ۵۳۳۴ متر می‌رسد و هر چه در داخل افغانستان ادامه پیدا کند از بلندی آن کاسته می‌شود، انسان که در قسمتهای غربی حد ارتفاع آن از ۳۰۰۰ متر بیش نیست.

آبهای زیادی از دامنه‌های این کوه سرچشمه می‌گیرد که به شکل رودخانه و نهرها به هر سو جریان دارد. و برای همین است که کلمه‌ی «هندوکش» را کوه چشمه ساران معنی می‌کنند.

سلسله کوههای دیگری از «هندوکش» جدا شده که به نام‌های گوناگونی یاد می‌شود، مثل کوههای «انجمان» در شرق و «کوه‌بابا»[1] **در** وسط کشور و سمت غربی شهر کابل قرار دارد، و باندی «بایان» در قسمت غربی کشور، و همچنان سلسله کوههای فرعی دیگری نیز هست مانند «باندی ترکستان» که در شمال نهر «مرغاب» و بین مرز «ترکستان» و «باندی بابا» وسط دو نهر «مرغاب» و «هریرود» و «تیمائی» بین نهر «هری‌رود» و «فراه» و «هزارجات» بین نهر «هلمند» و «خاش رود» واقع شده است.

درمیان این بلندی‌ها و قله‌ها گذرگاه‌ها و معبری‌های بسیار بزرگی است که فراز بلند کوهها را از هم جدا ساخته و قافله‌ها و کاروانها شتر و موترهای مسافربری و باری از آن‌جاها عبور می‌کنند.

۲ـ کوه سلیمان

این کوه که از پامیر جدا شده و به سمت جنوب امتداد یافته است و مرز بین پاکستان و افغانستان را تشکیل می‌دهد، از سلسله کوههای نزدیک به هم تشکیل شده است که دره‌ها و وادیهای عمیقی آن‌ها را از یکدیگر جدا ساخته است، بلندترین قسمت این کوهها در جنوب شرقی شهر کابل سرحد پاکستان و افغانستان واقع شده است که ارتفاع آن به (۴۷۶۱) متر می‌رسد و به نام قله‌ی «سیکرام» یاد می‌شود، و مشهورترین گذرگاه آن «خیبر» است که نهر کابل از آن می‌گذرد، و دو شهر کابل ـ افغانستان و پیشاور ـ پاکستان را به هم وصل می‌کند.

و امّا در شمال افغانستان در مناطق نسبتا کوچکی در نزدیکی‌های رود «جیحون» تپه‌ها و بلندی‌های قرار دارد که مرز بین ترکستان و افغانستان را تشکیل می‌دهد، و ارتفاع این مناطق بیش از ۳۰۰ متر است و آبهایی که از کوه‌های هندوکش سرازیر می‌شود به این منطقه می‌ریزد که قسمتی ازین آبها به رود «سیحون» می‌پیوندد، و بسیاری از آن در ریگ‌های همان دشت فرو می‌رود و هم چنین در قسمت غربی کشور، اطراف شهر هرات و نزدیکی‌های رودخانه «هریرود» تپه‌ها و بلندی‌هایی وجود دارد، و نیز دشت‌های وسیع و کم ارتفاعی در نواحی غربی افغانستان وجود دارد که سراشیبی آن‌ها تا نزدیکی‌های مرز ایران گسترش یافته است. آن‌سان که آب‌های اضافی «سیستان» و سیل‌های نهر «هلمند» و «خاش‌رود» و «فراه» بسوی آن جاری می‌شود و به جز آن قسمت‌ها که در مجرای نهر هلمند قرار دارد، بقیه‌ی این مناطق همه کویراست که‌به نام‌های «راجستان» و دشت «مرغاب» یاد می‌شود.

آب و هوا

افغانستان بین دو خط عرضی ۲۹ - ۳۸ شمالی قرار دارد و به جز قسمت‌های بسیار کم آن که در منطقه‌ی سوزان و صحرایی واقع می‌باشد، اکثر نقاط آن در قسمت شمالی خط استواء است که دارای گرمای معتدل است، چون افغانستان منطقه‌ی دور از اقیانوس و دریا می‌باشد، بدین جهت آب و هوای آن بسیار سخت و خشن است و در تابستان‌ها بسیار گرم می‌شود، و در زمستان‌هایی اندازه سرد، که البته میزان گرما و سرما بین مناطق کوهستانی و بلند، و قسمت‌های کم ارتفاع دشت‌ها و دره‌ها فرق دارد.

هوای مناطق کوهستانی آن درتابستانها بسیار معتدل است و منظره‌ی تپه‌ها و بلندیهای آن بی‌اندازه سر سبز و خوش آیند است که قبائل کوچی و بیابان نشین به آنجاها سکونت می‌گزینند و چارپایان خویش را در آنجاها به چرا می‌برند، ولی در زمستان خیلی سرد و خنک می‌شود، چندانکه درجه‌ی حرارات آن به ۲۰ درجه زیر صفر می‌رسد و تپه‌ها زیر پوششی از برف و یخ قرار می‌گیرد.

امّا قسمت‌های صحرائی و کم ارتفاع آن در تابستان‌ها بسیار گرم و سوزان است و درجه‌ی حرارات آن ۴۵ درجه بالای صفر می‌رسد، مردمان این مناطق در تابستانها در پشت بامهای خویش می‌خوابند تا نسیم‌های نسبتا ملایم و خنکی که از جانب کوهسار می‌وزد از گرمای شدید و فضای اختناق‌آور داخل خانه محافظت نماید و اکثر این

مناطق گرمسیر در نواحی جنوب غربی قرار دارد که در زمستانها هوای آن معتدل می‌شود و کوچی‌ها دراین فصل ازکوهستانها پائین شده و به آنجاها می‌آیند، در فصل تابستان بادهای موسمی، در حصه‌ی کوههای سلیمان به وزیدن می‌آغازد که بارانهایی نیز با خود همراه دارد امّا این بارنها به سبب بلندی این کوهها، از همانجا نمی‌گذرد و در بقیه‌ی نقاط بادهای شمال شرقی خشک و خشنی می‌وزد که از سمت مناطق کویری می‌آید هراز چندی نسیم کوهسار که نسیم ملایم و روح بخشی است در شبها اثر خوبی دراین نقاط دارد.

امّا در زمستان بادهایی ا زجانب غرب به وزیدن می‌آغازد که علیرغم دوری از دریا روطربتهای متوسطی از دریای سفید با خود همراه می‌آورد و سبب باریدن بارانهایی می‌شود که در نقاط کوهستانی از کثرت سرما به صورت برف به زمین می‌نشیند چنانچه از نواحی شمال بادهای تند و سردی دراین موسم می‌وزد که باعث سرما و یخ بندان می‌گردد....

در افغانبستان به سبب دور بودنش از دریا باران بسیار کم می‌بارد. بیشتر این بارانها در قسمت بلندی‌های شرق و شمال شرق صورت می‌گیرد که مقدار باران آن در سال ۳۸۰ ملی متر می‌رسد و کم باران ترین نقطه‌ی افغانستان حصه‌های جنوب غربی است که میزان باران در افغانستان ۲۵۰ ملی‌متر در سال است که البته این میزان در بعضی سال‌ها زیاد و در بعضی کم می‌شود.

آسمان افغانستان در بیشتر ایام سال صاف و بی‌ابر است چنانکه در تابستان همیشه صاف و در زمستان بسیارکم ابر می‌شود و خورشید بیشتر اوقات گرم و سوزانی می‌درخشد.

آب‌ها

به سبب کمی باران در افغانستان نهرها و رودخانه‌هائی که همیشه پرآب و در جریان باشد، بسیارکم وجود دارد و چون سرچشمه‌ی بسیاری از آبها برفها و یخ هائی است که بر قله‌ی کوه‌ها قرار دارد تنها در فصل بهارکه موسم باریدن باران است و اوایل تابستان که به سبب بالا رفتن درجه‌ی حرارت، برف‌ها و یخها آب شدن می‌گیرد، جویبارها و نهرها لبریز از آب برف و باران می‌گردد و هم چون خطی از آب در دل دره‌ها جاری می‌شود ولی تعداد دره‌ها و وادیها بسیار زیاد است که بیشتر شان اکثر روزهای سال خشک و بی آب می‌ماند زیرا با فرا رسیدن تابستان که حرارت هوا باعث بخار شدن بیشتر آب می‌گردد و همچنین برفهائی که سرچشمه‌ی این آب‌ها به شمار می‌آید تمام می‌شود. و برای آبیاری کشتزارها نیز به کارگرفته می‌شود و بدین سان اکثر این آب‌ها از جریان می‌ماند و امّا نهرهایی که همیشه جریان دارد هم چنان در مسیر خویش جاری است، تا به سراشیبی «سیستان» در جنوب غربی و یا به نهر «جیحون» در شمال کشور وصل می‌گردد که البته بسیاری از آن‌ها نیز پیش از رسیدن به این مناطق یا بخار می‌شود یا در ریگها فرو می‌رود و یا جهت آبیاری مزارع به کار گرفته می‌شود و مشهورترین دریاهای افغانستان ازینقرار است:

۱ ـ رود جیحون

دریای «جیحون» از تپه‌های پامیر سرچشمهٔ گرفته و منبع آب‌های آن

برفها و یخها پامیر و کوه‌های مشرف بر دره‌ی «جیحون» می‌باشد، مثل کوه هندوکش از سمت جنوب و بلندی‌های «ترکستان» از جانب شمال.

این دریا که در شمال افغانستان جریان دارد، حدود ۶۳۰ کیلومتر مرز بین افغانستان و ترکستان اشغالی را ـ که زیر سلطه‌ی روس هاست تشکیل می‌دهد و با طول در حدود ۲۲۴۰ کیلومتر در پایان در داخل خاک روسیه‌ی فعلی، به دو شاخه تقسیم شده و در حالیکه دلتای[۲] بزرگی بوجود می‌آورد به «بحرآرآل» می‌ریزد که البته در سابق این دریا به بحر خزر.(قزوین) وصل می‌شده است.

در فصل بهار که یخها آب می‌شود، آب «جیحون» بی‌اندازه زیاد می‌گردد و مجرای آن وسعت می‌یابد.

درختان بسیاری از بید و چنار و گیاهان خودرو و خاردار، در اطراف این دریا می‌باشد که جانوران وحشی بیابان و مرغان صحرا در آن‌جا مسکن می‌گزینند.

در قسمت شرقی وادی «جیحون» دره‌های خشک و بی آب کوه‌های هندوکش و هم چنین جویبارهائی که تنها هنگام بهاران پر آب است قرار دارد که این آبها با دریای «جیحون» یک جا می‌شود.

امّا آبهای قسمت غربی هرگز به جیحون نمی‌رسد زیرا یا بین ریگها فرو می‌رود یا بخار می‌شود.

دولت افغانستان برای استفاده از این آب در امور زراعی و تولید نیروی برق با روسیه‌ی شوروی که حاکم بر ترکستان است ـ قرار دادهائی جهت بستن سد و کشیدن نهر به امضا رسانده است.

لازم یادآوری است که مناطق پشت دریای جیحون را مسلمانان به همین دریا نسبت داده «ماوراءالنهر» می‌گفتند و از شهرهای مشهوری

که درکنار این دریا است ترمذ[۳] است که در حدود مرزی افغانستان در جمهوری اشغالی ازبکستان که زیر سلطه‌ی روسهاست واقع شده است و امام ترمذی[۴] را بدان نسبت میٰ دهند.

۲ـ دریای هلمند

این دریا از بلندی‌های میانه باندی بایان و «کوه‌بابا» که در غرب شهر کابل قرار دارد، آغاز می‌گردد، و تمام آبهائی که از تپه‌های جنوبی کوههای «هندوکش» و تپه‌های غربی بلندی‌های شرقی کشور سرچشمه می‌گیرد، توسط دره‌ها و وادیهای بسیار زیادی به آن وصل می‌گردد، و در این وادی‌ها آبهای ایستاده‌ای نیز وجود دارد که هنگام جریان از دره‌های عمیق، باکوه یا صخره‌ای برخورد کرده که همچون سدی مانع جریان آن شده است و جریان آب نتوانسته آنرا برطرف کند.

از مشهورترین رودهائی که در دریای «هلمند» می‌ریزد یکی رود «ترنه» است که سر چشمه‌ی آن در جنوب شهر «غزنی» می‌باشد و دیگر رود «ارغنداب» که در وسط این دو رودخانه پیش از بهم پیوستن شاه شهر قندهار واقع شده است و همچنین رود «دوری» و رود «لورا» که از جانب شرق می‌آیند.

مسیر جریان دریای هلمند در ابتداء بسوی جنوب غربی است و سپس رو به جانب غرب می‌آید و در آخر به سمت شمال کج می‌شود تا در بحیره‌ی سیتان درنزدیکی مرز افغانستان و ایران می‌ریزد.[۵]

این دریا در حدود ۱۱۲۰ کیلومتر درازی دارد و با شاخه‌های فرعی اش درنواحی جنوب غرب منطقه در حدود یک سوم مساحت افغانستان را سیراب می‌کند.

۳ـ دریای خاش رود:

این دریاکه آبهایش ازکوههای شمالی فرو می‌ریزد و به سمت جنوب غربی کشور جریان می‌یابد بالاخره در سراشیبی‌های سیستان خاتمه پیدا می‌کند.

۴ـ دریای فراه:

«فرا رود» که آبش ازکوههای «تیمانی» سرچشمه می‌گیرد و از شهر فراه عبور می‌کند چون آب آن کم است در بین راه می‌خشکد. درازای این دریا ۶۴۰ کیلومتر است و تنها هنگام بارانهای شدید آب آن در دره‌ها جاری می‌شود و به سراشیبی‌های سیستان وصل می‌گردد.

۵ـ دریای هاروت:

این دریا در غرب کشور واقع شده و مسیر آن همان مسیر دریای «فراه» و «خاش رود» است که بالاخره درگودی‌های سیستان فرو می‌ریزد.

۶ـ دریای هاریرود:

«هاری رود» در نواحی غربی واقع شده که سرچشمه‌ی آبهای آن تا اواسط کشور می‌رسد. و شهر هرات درکنار این دریا قرار دارد. مسیر جریان آب این دریا به سمت غرب کشور تا مرز ایران ادامه دارد و از اسلام قلعه رو به سوی شمال می‌رود و خط مرزی بین ایران و افغانستان و سپس ترکمنستان و ایران را تشکیل می‌دهد و بالاخره همراه با آب نهر «مشهد» که از سوی ایران به او می‌پیوندد، در ریگستان‌های ترکمنستان در منطقه‌ی به نام «تجن» ناپدید می‌شود.

درازای این دریا حدود ۱۰۰۰ کیلومتر است که ۴۵۰ کیلومتر آن در خاک افغانستان و بقیه در کشور ترکمنستان واقع شده است، و دو «سد» جهت استفاده از آب آن در امور زراعی و یک نیروگاه برق درین دریا ساخته شده است.

از جمله شهرهائی که در کناره‌های این دریا واقع شده است و دارای سابقه ی تاریخی می‌باشد یکی شهر «سرخس»[۶] در خاک ترکمنستان که زیر سلطه‌ی شوروی است و نزدیک خط مرزی ایران در حصه‌ای که این خط مرزی از شمال به سوی غرب متمایل می‌گردد واقع شده است.

شهرستان «بیهق»[۷] که امروز نام و اثری از آن باقی نمانده است.

در پایان این دریا قراردارد که آب دریا به نزدیکی های آن می رسیده است، این شهر در خاک ترکمنستان فعلی که در اشغال روسها است واقع شده و امروزکسی نمی‌تواند ازین شهر به نام گذشته‌اش یاد کند، زیرا سیاست روسیه، پس از انقلاب سوسیالیستی بر اساس محو تاریخ و فرهنگ و اعتبارات گذشته ی ملت‌ها بنا نهاده شده است.

۷ ـ نهر مرغاب:

این دریا از شمال کوه‌های هندوکش و حدود وسطی کشور سرچشمه می‌گیرد و به جانب غرب جریان می‌یابد و پس از آنکه کوههای «باندی بابا» در مسیر آن قرار می‌گیرد به سوی شمال رو می‌آورد، و دریاچه‌های چندی هم که از سمت جنوب به سوی شمال در جریان است در نزدیکی مرز و یا در خود خاک ترکمنستان با وی همراه می‌شود مانند دریاچه‌ی «خوشا» که سرچشمه‌ی اصلی آن در کشور افغانستان در تپه‌های شمالی کوه‌های «باندی بابا» می‌باشد و جریان

آن به سوی شمال کشور ادامه پیدا می‌کند تا در شهر مرو می‌رسد که زمانی پایتخت کشور اسلامی خراسان بود. شهری که در ادبیات عرب به شهر کنسک‌ها معروف است.

کاریزهای چندی نیز در این نواحی وجود دارد که یکی به شهر «مرو»[8] و دیگری به «پیرام علی» وصل می‌شود و بیشتر امروز آب گاریزاق به نهر جیهون‌در سمت شرق، به نهر «هاری رود» در سمت غرب می‌پیوندد.

۸ـ دریای کابل:

این دریا از وسط[9] کشور افغانستان سرچشمه می‌گیرد و به سوی شرق جریان می‌یابد و با گذشتن از میان شهر کابل با آب لوگر یک‌جا می‌گردد و سپس دریاچه‌های نیز از جانب راست و سمت شمال باو می‌پیوندد، و هنگامیکه در شهر جلال آباد می‌رسد دریای بسیار بزرگی می‌شود، البته پیش از رسیدن به شهر جلال آباد آب دریای علینگار از سمت شمال باین دریا یک جا می‌شود و از شهر جلال آباد که گذشت دریای کنر که موازی خط مرزی افغانستان است با وی می‌پیوندد. این دریا از آب راه خیبر گذشته داخل پاکستان می‌شود و به پیشاور می‌رسد که پس از آن دریای سند در نزدیکی شهر «اتک» با وی یک جا می‌گردد.

این دریا که به سبب جریان همیشگی آب آن از دریاهای مهم و پر فائده‌ی افغانستان به حساب می‌آید، از سرچشمه‌ی اصلی آن که غرب شهر کابل است تا شهر «اتک» حدود ۶۰۰۰ کیلومتر درازی دارد.

گیاهان طبیعی

با وجود کمی میزان بارندگی، تپه‌ها و سراشیبی‌های کوه‌های هندوکش و پامیر و سلیمان پوشیده از جنگل است، و درختان بسیاری از قبیل کاج، سرو، شریین، عرعر، پسته، بادام و غیره در ارتفاعات بین ۱۵۰۰ تا ۲۷۰۰ متر آن وجود دارد، و نیز در اتفاعات ۵۷۰ ـ ۱۵۰۰ متر درختان زیتون کوهی می‌روید و در ارتفاع پایین‌تر از آن‌ها بوته‌ها و علف‌های خار دار و گیاهان صحرائی و خودرو، رشد می‌یابد، و بطورعام درکوه‌های افغانستان گیاه‌های معطر و شکوفه‌ها وگل‌ها و خشخاش کوهی دیده می‌شود، اما در قسمت جنوب غربی افغانستان دشت‌های سیستان واقع شده است این بیابان‌ها که سراسر ریگ است و دیگر هیچ و برای همین موسوم به صحرای مرگ گردیده است. در حالیکه دو درصد از مساحت کل کشور پوشیده از جنگل می‌باشد، پر درخت‌ترین و جنگل زارترین قسمت‌های افغانستان منطقه‌ی شمال شرقی است،[۱۰] ولی به خاطر دشواری و سختی راهها انتقال چوب آن بدیگر قسمت‌های کشور مشکل است، اما بردن آن به پاکستان از منطقه‌ی پکتیا و ننگرها را از طریق دریای کابل آسان می‌باشد.

در میان جنگل‌های افغانستان حیوانات وحشی از قبیل: پلنگ، سگ، پشک، خوک صحرائی، روباه و شغال زندگی می‌کنند و هم چنین درکوه‌های آن بز وگوسفند کوهی هستند که نرهای آن به بزرگی شاخ معروف است وگاه درازی شاخ آن‌ها به یک متر و بیشتر می‌رسد.

زندگی انسانی

اشاره‌ئی به تاریخ:

منظور از کلمه‌ی «افغانستان» سرزمین مردم افغانستان است، و واژه‌های «افغان» مطابق آنچه که معروف شده و مردم نسل اندر نسل به نقل آن عادت کرده‌اند، منسوب به نام شخصی است که «افغانا» نام داشته است. او که نواده‌ی بن یامین فرزند یعقوب علیه السلام بوده، است همراه با چهل تن از فرزندان خویش، در روزگاریکه فشارها و غمها بر بنی اسرائیل چیره شده بود به سمت شرق هجرت کرده و در منطقهٔ شرقی سرزمین فارس متوطن شده‌اند و ساکنین فعلی این سرزمین ادعا دارند که از نسل همان بن یامین هستند و افسانه‌ها و روایات و اساطیرشان نیز موید این گفته است.

اما واژه‌ی «افغانستان» نام دولت حاکم بر منطقه می‌باشد و هم اینک‌نام کشوری است که درین خطه به وجود آمده است.

افغانستان سرزمین آریا نژادهائی است که از صحراهای ترکستان غربی هجرت کرده و زندگی دامداری و بیابانگردی را رها کرده و به کشاورزی و شهر نشینی پرداخته‌اند و تمدن و دولتی به وجود آورده‌اند که شهر «بلخ» را به نام «باکّریا» پای تخت خویش قرار دادند و کشورشان را آریانا نامیدند و خودشان را آریائی یعنی نجیب، و قسمت شمالی افغانستان را خراسان یعنی سرزمین خورشید می نامیدند.

وقتی ساکنان این شهر افزایش یافت، بعضی از آن‌ها به سمت شمال هند مهاجرت کردند و در همان مناطق مسکن گزیدند که زندگی شان رو به تغیر و تکامل می‌رفت و در همین زمان بعضی از آن‌ها به نواحی شمال عراق هجرت کرده و سرزمین فارس را آباد کردند و گروهی نیز به سمت اروپا رفتند.

چنانکه مذهب «هندو» نخست در افغانستان به وجود آمد و سپس همراه با قبائل مهاجر به هندوستان انتقال یافت که هنوز در انجا این مذهب وجود دارد، درحالیکه درافغانستان که جای ظهورش بود، نابود گردیده است.

در سال ۳۳قبل از میلاد که اسکندر مقدونی به عزم جهانگشایی این مناطق را فتح کرد، شهر قندهار و هرات را بنا نمود و حکومت یونانیان حدود دو صد سال ادامه داشت.

پس از خروج یونانیان در زمان پادشاهی ملک اشوکا مدذهب «بودیسم» درین کشور راه یافت که تا زمان اسلام به قوت و اقتدار باقی بود و پس از ظهور اسلام «بودیسم» از بین رفت و مجسمه‌های بودا شکسته شد.

در قرن اول پیش از میلاد، جماعتی از قبیله ی کوشان از منطقه‌ی ترکستان شرقی برخواستند و امپراطوری کوشانیه را بنا نهادند که بزرگترین و مشهورترین فرمان روای آن «کانشکا» است که در قرن دوم میلادی حکومت داشته است. و هنگامیکه دولت ساسانیان قدرت گرفت از نیروی حکومت کوشانیان کاسته شد، و حکومت‌های کوچک محلی در ولایت به زمامداری امرای محلی به نام ساسانیان در شهرها حکومت می‌کرد و این وضع تا پیروزی مسلمانان و مسلط شدن فاتحین عرب در این منطقه ادامه داشت.

نفوذ اسلام در افغانستان. در سـال هـفدهم هـجری بـرابـر بـا ۶۳۹ میلادی، ابوسبره[۱۱] ابن ابی رهم که فـرمانده کـل قـوای اسـلامی در مشرق بود، «هرمزان[۱۲]» را به عنوان اسیر همراه با نمایندگانی که انس ابن[۱۳] مالک و احنف بن قیس[۱۴] از آن جمله بـودند بـه نـزد خـلیفه عمر (رض) فرستاد.

عمر از نمایندگان پرسید: شاید مسلمانان اهل ذمه را اذیت و آزار می‌کردند که آنان عهد خویش را شکسته‌اند، منظورش عهدی بود که پس از صلح با هرمزان بسته بود و هرمزان آن را نقص کرده بود. احنف در جواب گفت: یا امیر المومنین تو ما را از پیشروی در سرزمین فارس منع کرده بودی و به ما دستور داده بودی که بآن‌چـه کـه در اخـتیار ماست بسنده کنیم ولی پادشاه فارس از آنان (اهـل ذمـه) پشـتیبانی می‌کرد، و آنان با بودن پادشاه شان در میان‌شان، پیوسته به ما حمله می‌کردند و در یک کشور دو پادشاه نمی‌تواند باشد زیرا یکی، دیگری را خارج خواهد کرد. و تو می‌دانی که ما چیزی از آن‌ها نگرفته‌ایم مگر آن‌که شورش می‌کردند، تا ما را بر آن داشت که سرزمین شان را تسخیر کنیم‌و این پادشاه بود که آنان را بر ما می‌شورانید. و هـمواره چـنین بودند و سرکشی‌ها می‌کردند، تا ما را بر آن داشت که سرزمین شان را تسخیر کنیم و این شاه را از سرزمین فارس برطرف کرده و از مملکتش اخراج نمائیم و مردمش را به عزایش بنشانیم.

عمر گفت: به خدا راست گفتی و حقیقت امر را برایم شرح دادی و سپس اجازه‌ی فتح کشور را صادر نمود.

زمامداران فارس که از موضوع با خبر شدند از ترس آن‌کـه مـبادا

همه به سرنوشت «هرمزان» گرفتار آیند، در تلاش آن شدند که وحدتی به وجود آورند و از سرزمین خویش در مقابل هجوم فاتحین دفاع کنند، نامه ئی به یزدگرد نوشتند، تا اتحادیه را رهبری و به خواسته هاشان عمل نمایدو نیز نامه‌های برای بر انگیختن مردم، در شهرستان‌های فارس نوشتند و آنان را به همدستی و پشتیبانی و ثبات دعوت کردند، و در جواب این نامه‌های امیران و فرمانروایان شهرستان‌ها، با سپاه خویش حرکت کردند و در شهر نهاوند، به تعداد ۱۵۰ هزار نفر زیر لوای فیروزان جمع شدند، و از آن سو «عمر» (رض) نیز فرمان فتح سرزمین فارس را صادر نموده بود.

سعد بن و قاص، عمر (رض) را ازین بسیج عمومی سپاهیان فارس با خبر کرد و عمر تصمیم داشت برای دفع این خطر بزرگ شخصا به سمت فارس حرکت نماید ولی صاحب نظران که در راس آن‌ها علی بن ابی طالب (ع)[15] قرار داشت عمر را نصیحت نمودند تا در مدینه بماند و فرمانده مورد اعتمادی را به جبهه بفرستد تا نیروی گسترده‌ی فارسیان را در هم بشکنند.

عمر: گفت مردی را که هم عراقی باشد و هم شایسته‌ی این امر مهم به من معرفی نمائید.

آنان گفتند: تو خود سپاه خویش را بهتر بشناسی که اینک همه رو بروی تو هستند، عمر (رض) گفت: بخدا، مردی را که فردا پیش از همه ملاقات نمایم این کار را به آسانی انجام خواهد داد... و آن نعمان بن مقران بود.[۱۶]

همه گفتند: «او برای همین است».

و آنگاه عمر بن (رض) برایش نوشت: به نام خداوند بخشاینده مهربان.

از بنده‌ی خدا عمر (رض) امیر المومنین به نعمان بن مقران سلام برتو. من به نزد تو خدایی را ستایش می‌کنم که خدائی جز او نیست. اما بعد شنیدم جماعت انبوهی از فارسیان بر ضد شما در شهر نهاوند گرد آمده‌اند که این نامه ی من برایت برسد، به فرمان خدا و به تائید خدا همراه با یاران مسلمان خویش حرکت کن، و آنان را در مضیقه و تنگدستی قرار مده که آزار ببیند، از حق شان با زمدار، تا ترا مورد تکفیر قرار دهند، و به آنان خشم و خشونت مکن، که یک مرد مسلمان از صد هزار دینار در نزد من گرامی است، درود بر تو.

از آن سو، فارسیان در شهر نهاوند سنگر گرفتند و مسلمانان شهر را محاصره کردند، محاصره که به طول انجامید نعمان، قعقاع بن عمر تمیمی[17] را به سرکردگی سواران به میدان فرستاد. جنگ در گرفت و فارسیان از حصارها و سنگرها و خندقهای خویش بیرون شدند، در همین گیرو دا رقعقاع عقب نشینی کرد، و فارسیان گمان بردند که عقب نشینی اعراب از ناتوانی آن‌ها است لذابرای راندن اعراب همت گماشتند. نعمان به سپاه خویش دستور داد که در جای خود استوار بمانند و پیش از اجازه دست به پیکار نزنند، فارسیان هجوم آوردند و تنی چند از سپاهیان مسلمان را مجروح ساختند.

و نعمان همچنان منتظر بود، تا نیروی فارس همه از حصاصر خود بیرون آمدند، آنگاه نعمان بر مرکب خویش سوار شد، و در مقابل هر پرچمی ایستاد و با پرچمداران گفتگو کرد، و آنان را به جنگ تشویق نمود و نوید پیروزی داد، سپس به آنان گفت: من یک بار تکبیر می‌گویم، و هنگامیکه نخستین تکبیر را گفتم آنان که آماده گی ندارند، مهیا شوند، و چون دومین تکبیر را گفتم، سلاح‌های خویش به بندید، و آماده‌ی یورش باشید، و در سومین تکبیر، من به خواست خدا

حمله می‌برم و شما نیز با من حمله ور شوید...

«خدایا، دینت را سر بلند گردان، بندگانت را پیروزی بخش، و نعمان را نخستین شهیدا مروز در راه عزت و یاری بندگان خویش قرار ده.»

و بدینسان دشمن را در بیرون خندق‌ها و حصارهای شان در صحرابه جنگ کشید تا فرصتی بدست آورد، و یورش برد، و یارانش نیز با وی حمله ور شدند، پیکار سختی درگرفت و شمشیرها به کار افتادند، آنسان که میدان جنگ آمیخته با خون و پر از اجساد کشته گان گردید. درین هنگام که زمین از خون گل شده بود ناگاه اسب نعمان لغزید و او به زمین افتاد و بنا به گفته‌ای تیری به پهلوی او اصابت کرد و جان داد. و برادرش پرچم را از دست وی بگرفت و طبق وصیت خود نعمان به حذیفه ابن الیمان[18] سپرد، و آنگاه جسد برادر شهیدش را با جامه‌ی خویش پیچید و شهادتش را از یاران پنهان نمود تا مبادا روحیه شان بشکنند.

جنگ همچنان ادامه داشت، تا شب فرا رسید و هوا تاریک شد که فارسیان شکست خورده و فراری شدند، و مسلمانان آن‌ها را از میدان راندند، ازین معرکه جان سالم بدر نبرد، و در همدان امیر فارسیان امان خواست.

شامگاهان که مسلمانان جویای رهبر خویش نعمان شدند معقل بردار نعمان، جسد برادر شهیدش را بدانان نشان داد و گفت: این است رهبرتان که خداوند چشمش را با پیروزی گشود و با شهامت بر بست.

بدینگونه مسلمانان در سال ۲۱ هجری برابر با با ۶۴۳ میلادی نهاوند را فتح کردند و اهمیت این فتح چنان بود که عربها آن را

«فتح‌الفتوح» نامیدند.

پس از فتح نهاوند، عمر بن خطاب(رض) تصمیم گرفت تا نیروی مسلمین را در تمام نواحی فارس بفرستد، آنگاه هفت پرچم ترتیب داد و به دست هفت تن از فرمان دهان سپرده و آنان را موظف کرد تا تمام سرزمین فارس را تسخیر کنند.

دو لشکر از میان همین سپاه رهسپار منطقه‌ای گردیدند که امروز به نام افغانستان یاد می‌شود و در آن زمان جزو ایالت حکومت فارس به حساب می‌آمد.

نخستین دسته ازین دو لشکر به سرکرده‌گی عاصم بن عمر تمیمی راهی [۱۹]منطقه‌ی سجستان شدند.

سجستان ناحیه ی بزرگ و استان وسیعی است که منطقه ی را جستان وسیستان امروزه را در بردارد و «قندهار» و «زرند» از جمله شهرهای آن است و قسمت غربی ناحیه‌ی سیستان امروز، جز و قلمرو ایران به حساب می‌آید.

نخستین برخورد عاصم با سپاهیان سجستانی در مرز شهر سجستان واقع شد که سجستانی‌ها نتوانستند در برابر سپاه مسلمانان ایستادگی کنند، به سوی زرند پایتخت شهر فرار کردند.

مسلمانان تمامی آن‌ها را در شهر محاصره کردند و به سرعت نیروهای خود را در تمام منطقه مستقر ساختند و چون محاصره شدگان یقین کردند که درازی مدت محاصره به نفع آن‌ها نیست و به ضررشان تمام میشود، در سال ۲۳ هجری پیشنهاد صلح کردند به این شرط که زمین‌های زراعتی سحبستان در اختیار خودشان باشد، ولی سحبستانی‌ها پس از دوران خلافت عمر ابن خطاب رض پیمان خویش را شکستند و دوباره در زمان عثمان ابن عفان عبدالله بن

عـامر[۲۰] آن‌هـا را مـغلوب سـاخته و سـجبستان را بـه قـلمرو اسـلام بازگردانید.

و اما دومین لشکر که فرمانده شان احنف بن قیس بود در جهت حرکتشان خراسان،[۲۱] هرات را فتح کردند و سپس به سوی بلخ رفتند و آن شهر رانیز گرفتند تا به طخارستان[۲۲] رسیدند والی خراسانیان پس از عمر بن خطاب پیمان خویش را شکستند و اعلام آزادی کـردند، دوباره «احنف» به تاریخ ۳۲ هجرت در زمانی که عبداله بن عامر از سوی عثمان والی بصره بود این شهر را تسخیر نمود اما شهر هرات را اوس بن ثعلبه در سال ۳۲ هجرت دوباره در قلمرو اسلام برگردانید.

در سـال ۸۰ هـجری در زمـان خـلافت «عـبدالمـلک بـن مـروان عبدالرحمن بن محمد» به شهر کابل حمله برد و آن را فتح نمود ولی ساکنان این شهر هر وقت مسلمانان و حکومت مـرکزی را ضـعیف می‌دیدند، پیمان خود را شکسته و سر به شورش بر می‌داشتند، تـا بالاخره در سال ۸۶ هجری قتیبه بن مسلم الباهلی[۲۳] این شهر را بـه قلمرو اسلام برگردانید. عباسیها نیز بارها در این منطقه جنگیدند ولی تسلط شان درین نواحـی بسـیار کـوتاه مـدت بـوده است. ـ امـاـ در نیمه‌های اول قرن دوم هجری، تمام مردم این منطقه مسلمان شدند و این سرزمین جزو قلمرو اسلام گردید.

اما حکومت اسلامی درین منطقه بطورکلی دوامی پیدا نکرد کـه قـرن تـعصب‌های نـژادی و مـنطقه‌ای سـر رسـید و مـردم را بـاین مصیبت‌ها فرا می‌خواند درحالیکه اسلام تمامی امت را هم چون تن واحدی متشکل ساخته بود، گرایش‌های متعصبانه‌ای به وجود آمد که پیوندهای امت اسلامی را از هم گسیخت و امت را فرقه فرقه و اسلام را پاره پاره کرد که تعصب‌ها و قوم پرستی‌ها، نتیجه‌ای جز تفرقه و دو

گانگی و از هم پاشیدن ارگان وحدت ملی ندارد، و هیچ امتی دچار تفرقه نگردید، مگر آنکه ذلیل و بی چاره شدند، و شریرترین مردم روی زمین بر آن‌ها مسلط شد و اقتدار و عزت شان نابود گردید و تلخی‌های روزگار آن را فراگرفت.

با استفاده از تعصب نژاد و زبان فارسی بود که طاهر بن حسین[۲۴] در «مرو»[۲۵] و «نیشاپور»[۲۶] دولتی به نام طاهریان را بنا نهاد که تا سال ۲۵۹ هجری /۹۰۸ میلادی و به دنبال آن دولت صفاریان[۲۷] که در سال ۲۹۶ هجری /۹۰۸ میلادی منقرض گشت و پس از آن سامانیان[۲۸] ۳۸۴ هجری /۹۹۴ میلادی دوام یافت و آنگاه غزنویان[۲۹] تا سال ۴۲۷ هجری /۱۰۳۵ میلادی حکومت کردند و سپس غوری ها[۳۰] و دولتهای سلاجقه[۳۱] و خوارزمیه[۳۲] و مغول[۳۳] و پس از آن ازبک[۳۴] و صفویها[۳۵] و افشار[۳۶] آمدند که همه این دولت ها بر اساس تعصب زبانی و نژادی بنا می‌شدند.

اگر طمع و خود پرستی‌های سرکرده‌گان و امیران، برای رسیدن به قدرت نبودی این تعصب‌ها نه وجود داشت و نه دلیلی برای پیدایش آن‌ها بود، همین‌ها بودند که به اینگونه تعصب‌ها دامن می‌زدند تا در بین امت اسلام اختلاف ایجاد کنند و خود بر مسند حکومت نشینند ـ زیرا اگر این اختلاف نمی‌بود مردم به آن‌ها نیازی نداشتند و برای همین بود که حکمرانان فارس به زنده کردن زبان خویش، که پس از آمدن اسلام و رواج زبان عربی، کهنه و مهجور شده بود، و لهجه‌های محلی که به کلی نابود گردیده بود همت گماشتند به شاعران و دانشمندانی که به زبان محلی شعر می‌گفتند و کتاب می‌نوشتند، اموال بسیار زیادی می‌بخشید وصله هایی بزرگی می‌دادند، مراکز و پایگاهای بسیار بزرگی برای پیشرفت علم و تمدن به وجود آمد مانند

«مرو» و «غزنی» و «سمرقند» و «بخارا» و «غور» و «دهلی» که هدف همه‌ی آن‌ها ضعیف ساختن بغداد پایگاه خلافت اسلامی بود.

و از آن جائیکه این حکومت‌ها همه متکی به تعصب قومی و زبانی بودند، تا اندازه‌ی که هر قبیله‌ی کوچکی برای خود حکومت و دولتی داشت و در هر طرف خان و امیر خود سری، به بیدادگری می‌پرداخت و در هر شهر پادشاهی حکم می‌راند، که با دیگران در ستیزه و نزاع بسر می‌برد، و اگر بر یکی پیروز می‌شد از دیگری شکست می‌خورد بدینسان هیچ حکومتی نیروی کافی برای ادامه‌ی زندگی و استقراء حکومت خود نداشتند، یکی مستقر و پا بر جا نمی‌شد که دیگری به پا خواست پیش از آنکه آرامش و اطمینانی پیدا کنند، نابود و مضمحل می‌شدند و بدین سان یکی پس از دیگری شکست خورده و نابود می‌شدند.

این تجزیه‌طلبی‌ها و تفرقه اندازیها که انگیزه‌اش همان تعصب نژادی و منطقه‌ای بود به حدی بالا گرفت که دیگر امکان نداشت آن را ندیده گرفت، و در نتیجه حکومتها به جای اداره‌ی کشور به جان هم افتادند و جنگ‌های قبیله‌ای آغاز گردید و قدرت مرکزی از بین رفت و بالاخره تمام منطقه هدف بیگانگان و مورد طمع خارجیها قرار گرفت.

همین بود که انگلیسیها متوجه اوضاع شدند و از سمت جنوب به آن‌جا رخنه کردند و در همین زمان روسیه‌ی شوروی نیز از جانب غرب به تاختن آغاز کرده و منطقه‌ها را یکی پس از دیگری به بلعیدن گرفت.

در سال ۱۱۶۰ هجری برابر یا ۱۷۴۷ میلادی احمد خان زمام حکومت افغانستان را در دست گرفت تا کشور را از وضع آشفته‌ای که

به سبب جدال مغول‌ها و صفوی‌ها و غیره دچار آن شده بود نجات بخشد، او بنیان گذار حکومت سلسله‌ی درانی در افغانستان می‌باشد که به لقب «در دوران» یاد می‌شود، پای تخت این حکومت نخست در قندهار بوده و پس از مرگ احمد خان، تیمور پسرش جانشین وی آن را به شهر کابل انتقال داد که تا امروز این شهر پایتخت کشور افغانستان است. آخرین پادشاه این سلسله «شه شجاع» است که برای رقابت و غلبه بر سلسله‌ی که رهبری آن در دست محمد زایی بود از دولت استعماری انگلستان طلب یاری کرد، پس از وفات تیمور شاه ۱۲۰۷ هجری ۱۹۷۳ میلادی ـ کشور دستخوش جنگها و شورشهای داخلی بود و سلسله درانی با سلسله‌ی محمد زائی بر سر کسب قدرت می‌جنگید، تا آنکه در سال ۱۲۵۰ هجری برابر با ۱۷۳۵ میلادی محمد زائی‌ها پیروز شدند.

در دو جنگی که بین حکومت برتانیه و افغانستان صورت گرفت، انگلیسیها با مقاومت شدید افغانستانی‌ها روبرو شدند و با تحمل زیانهای بسیار بزرگی شکست خوردند.

نخستین جنگ در سال ۱۲۵۵ هجری ـ ۱۸۳۹ میلادی به وقوع پیوست. ارتش بریتانیا که در سرتاسر مرزهای افغانستان متمرکز بود، دراثر حمله‌ی نیروی محمدزائی‌ها[۳۷] شکست سختی دید و انگلیسیها مجبور شدند تا معاهده دوستی با افغانستان را امضا کنند ـ ولی پس از چندی دولت بریتانیا این معاصده را نقض کرده در سال ۱۲۷۲، برابر با ۱۸۵۵ داخل شهر قندهار شدند و نیز در سال ۱۲۸۰ هجری ۱۸۶۳ میلادی شهر هرات را اشغال کردند، و مقارن همین زمان در سال ۱۲۹۰ هجری و ۱۸۷۳ میلادی روس‌ها قسمتی از خاک خراسان را به تصرف خویش در آوردند. در همین دوران قرار دادی

بین روس و انگلیس به امضاء رسید که طبق آن روسها متعهد شدند که از نهر جیحون به این طرف نیاید که این خود نفوذ انگلیسیها را تا نواحی جیحون مجاز می‌کرد و ناقض قرار دادی بود که انگلیسها با امیر شیر علی خان بسته بود و همین کار باعث بروز دومین جنگ افغانستان و انگلیس در سال ۱۲۹۵ هجری ۱۸۷۸ میلادی گردید که روس‌ها در همین موقع ترکستان غربی را نیز اشغال کردند.

درین جنگ انگلیسها با آنکه تعداد زیادی از نیروهای نظامی خویش را از دست دادند بر کشور، مسلط شدند، ولی نفرت افغانستانیها از بیگانگان استعمارگر آنان را مجبور کرد تا افغانستان را ترک کنند و حکومت افغانستان را به عبدالرحمن پسر برادر شیر علی خان سپردند و استقلال افغانستان را طی قرار دادی که بین دولتین امضا شد به رسمیت شناختند که این کار جنبه‌ی ظاهری بیش نداشت.

وقتی انگلیسها پادشاه جدید افغانستان حبیب الله خان را، شخص ضعیف و سست عنصری یافتند، به معاهده‌ی خویش قناعت نکردند و از به رسمیت شناختن استقلال افغانستان سر باز زدند، زیرا فرمان‌روای ضعیف هر چند دارای نیروی زیاد و حصار محکم باشد، مورد طمع و آلت دست دشمن قرار می‌گیرد، و هنگامیکه پای صلح و مذاکره به میان آید هر چند او نیرومند و فاتح باشد، دشمن شرایط خود را بر او می‌قبولانند و برای همین است که مسلمانان مامورند که در پی سازش نباشند و برای آشتی با دشمن نکوشند.

بلکه درین راه دشمن باید پیش قدم گردد و تا ما بتوانیم مطابق اوضاع و احوالی که در ان هستیم پیش نهاد دشمن را رد یا قبول نماییم، خداوند فرموده است: «**ان جنح للسلم فاجنح لها وتوكل على**

الله»[۳۸] اگر به صلح و آشتی فرخوانده شدید، و توکل بر خدا کنید و به آن بگروید.

خداوند ما را به سازش طلبی و آشتی جوئی امر نکرده است بلکه اجازه‌ی موافقت با صلح پیشنهادی از جانب دشمن را داده است بهترین و پیروزمندترین رهبر، رهبری است که سازش‌ناپذیر و متکی به رای خویشتن و کوشا در مسیر خویش باشد، هر چند در بعضی از جبه‌ها شکست بخورد، ارتشی نبرمند و شکست‌ناپذیر آن است که دارای روحیه‌ی عالی و خوهان پیکار همیشگی تا رسیدن به هدف باشد، اگر چه پیروزی گاه گاهی نصیب دشمن شود.

هر رهبری که میل به سازش ترک پیکار با دشمن نماید، شکوه و هیبتش در چشم دیگران کاسته می‌گردد و در نتیجه روحیه دشمن قوی و جسارتش بیشتر، و روحیه او ضعیف و خودش زیان‌مند و ذلیل خواهد شد و چه بسا« اردوی» نبرومند و با استحکامی که به سبب ضعیف النفسی و سست عنصری و بی ارادگی رهبر و فرمانده ناتوان و زبون می‌گردد، و با عوض شدن فرمانده، و بوجود آمدن رهبر لایق، همه ی نیروی «اردو» عوض می شود، و با همان سلاح و با همان نقشه،بر همان دشمنی که در برابرش ناتوان بود پیروز می‌گردد،و در هنگام دخالت روس‌ها در کشور افغانستان که به سوی هرات پیش روی می‌کردند، و انگلیسها به سرعت از آنان جلوگیری کرد، و با امضای قرار دادی، سرحد بین هر دو تجاوزگر معین شد، این حقیقت در «اردوی» افغانستان به روشنی آشکار شد که چگونه به سبب ضعف رهبری نیروی آن‌ها اراده‌ی خویش را از دست دادند.

در سال ۱۳۱۹ هجری ـ ۱۹۰۱ میلادی پس از مرگ عبدالرحمن برادر زادهٔ شیر علی خان، پسرش حبیب الله زمام امور را بدست

گرفت که همچون پدرش زیر نفوذ و سلطهٔ حکومت هند بـریتانوی بود، و در اثر همین سر سپرده گی حبیب الله به حکومت انگلیسها بود که او را کشتند و از آن پس پسرش امان الله خـان بـر تـخت شـاهی نشست امان الله لقب پادشاهی برای خود برگزید، و سیاست استقلال و عدم وابستگی به انگلیسها را پیش گرفت و در نتیجه پیروی از همین سیاست استقلال طلبانهٔ امان الله بود که سومین جنگ بین افغانستان و انگلیس در گرفت و «اردوی» افغانستان به سر کرده گی سردار محمد نادر خان پیروز شد بریتانیها مجبور شدند تا استقلال افغانستان را به رســمیت بشـناسد. ولی پس ازپـیروزی و قـدرت گـرفتن، بـا ده ی پادشاهی شاه جوان را چنان مغرور ساخت و ابهت و اقتدار حکومت چنان فریبش داد که امور کشور داری را رها کرده و به شکار و تفریح و اسب دوانی پرداخت. و گذشته از آن شاه جوان متجدد زیر تا شـیر پیشرفت‌های علمی اروپا قرار گرفت و به تقلید و دنباله روی از آنان پرداخت، و مظاهر فریبندهٔ تمدن غربی، از قبیل لباس، آمـیزش‌های آزاد جنسی، و کشف حجاب و لذت جـوئی‌ها از هـمه بـیشتر او را فریب داد، و وجود صنایع جدید و تطبیق علم بر عمل در نظام‌های غربی او را حیرت زده ساخت و پنداشت که راه رسیدن به تـمدن، تبدیل لباس، و.... است از این رو ملت فقیر و محروم خویش را بـه تقلید و دنباله روی عادات غربیان واداشت،رسوم و عنعنات و لباس مردمش را به تحقیر و تمسخر گرفت که در نتیجه مورد تنفر وا نزجا مردم واقع شد. و آنچه که بیشتر از همه باعث بدبینی و بیزاری مردم ا زحکومت گردید و فاصلهٔ عمیقی بین تـوده‌ها و دولت ایـجاد کـرد، فساد اداری و بد رفتاری ماموران بود کـه پـیوسته در فکـر گسـترش تجملات دستگاه بودند، نه رسـیده گـی بـه مشکـلات مـردم. و نـیز

سنگینی مالیات و فقر و بی چیزی تودهٔ مردم در برابر نخوت و خوشگذارنی زمامداران و مصرف مبلغ هنگفتی برای آرایش کاخ شاه و حاشیه نشینان او، و همچنین تبعید (نادر خان) که با مردم رابطه و پیوند نزدیکی داشت و در نظر مردم احترامی، و چون برای امام‌الله‌خان این امر خوشایند نبود، لذا او را به عنوان سفیر به فرانسه فرستاده بود.

پادشاه جوان سفری به اروپا رفت و مدتی سرگرم بازدید آن سامان گردید. و همچنین در سال ۱۳۴۷ هجری برابر با ۱۹۲۸ میلادی به بمبئی هند، سفر کرد که بااستقبال بسیار پر شکوهی روبروگردید. و در همین سفر بود که زنان همراه او نیز زنان خویشان و نزدیکانش که پیشاپیش آنان ملکه ثریا همسر وی بود، به لباس اروپائی و بدون حجاب ظاهر شدند.

هنگامیکه این خبر به کشور پخش شد، نفرت و خشم مردم به اوج رسید و فاصله بین دستگاه دولت و مردم هر چه بیشتر گردید، و دامنهٔ این خشم و نفرت چندان گسترش یافت که سردار نادر خان که از خاندان حکومت بود به عنوان اعتراض به این عمل و روش، از منصب خویش کناره‌گیری کرد در این میان انگلیسها بر اساس سیاستی که از آن پیروی می‌کردند و غرضی که داشتند این خبرها را با آب و تاب بسیار و عکس‌های مستند بین مردم پخش می‌کردند.

وقتی امان الله از این سفر برگشت و به کابل رسید، دستوراتی مبنی بر تقلید روش زندگی فرنگی صادر کرد، زنان را به بی حجابی تشویق نمود و تنی چند از دختران را برای تحصیل به استانبول بدون محرم فرستاد....

ملت فقیر افغانستان که به چنبن روش زندگی عادت نداشتند ـ

مشکل است آدم از آنچه که به آن آشنا نیست پیروی کند ـ و پیرو مذهب اسلام بودند، این کار برایشان گران تمام شد ـ و ممکن نیست مردم در برابر آنچه که به عقاید دینی شان بر خورد دارد ساکت بمانند و همین بود که انقلاب آغاز گردید.

اگر بعضی از فرمان روایان فریب خورده‌ای باشند که گمان برند تودهٔ فقیر در مقابل خودسریهایشان سکوت می‌کنند. و برای تضمین این سکوت سیاست به فقر کشیدن و تضعیف کردن مردم را دنبال کنند،

اگر کسی را گمان این باشد که مخالفت مردم با بعضی از دستورات مذهب دلیل بیزاری شان از دین است و پندارند که میل مردم به شهوت پرستی و آسایش‌طلبی و همرنگ جماعت شدن و انحراف موقت از راه درست، دلیلی بر امکان کشاندن آنان به راه انحرافی است که رهبران دنبال می‌کنند، بی تردید این فکر نادرستی است، و اینان در اشتباه‌اند، زیرا در اسلام آن نیروی باکفایتی است که هر هرگاه شکوفا شود و روبرشد آید هرگونه مانع و سدی را خواهد شکست و در ملت مسلمان آن نیروی نهفته وجود دارد که اگر ظاهر شود و بکار افتد هر مشکلی را حل و هر مانعی را از سر راه خواهد برداشت.

چه بسیار بودند بی دادگران و طغیان گرانی که از سکوت ملت مغرور شدند ولی با پیش آمد کوچکی، که عواطف دینی مردم برانگیخته شد و ملت‌ها به پاخواستند، نیروی ملت هر بیدادگری را تهدید و هر سرکشی را نابود ساخته است.

آتش انقلاب بر ضد امان الله خان در گرفت، و زبانه‌ی آن در تمام مناطق شرقی گسترش یافت امان الله کابل را رها کرد، و حکومت را به برادرش عنایت الله سپرد و خود به شهر قندهار گریخت و پس از

چندی که نتوانست در آن شهر بماند به ایتالیا و رفت تا در مملکت زندگی نماید.

در این میان یکی از راهزنان بنام (بچهٔ سقا) زمام حکومت را بدست گرفت و خود را پادشاه افغانستان خواند (به نام حبیب الله غازی) همراهان وی به شهر و مردم چیره شدند و یارانش فسادها برانگیختند.

در سال ۱۳۴۸ هجری برابر با ۱۹۲۹ میلادی تادر خان به وطن باز گشت و بچه سقاء را به دام انداخت و اعدام کرد و به حکومت نه ماهه‌ی او پایان بخشید.

تا در سال ۱۳۵۲ هجری ـ ۱۹۳۳ میلادی، نادر خان، به دست فرزند یکی از امراء کشته شد.

پس از نادرخان فرزند جوانش ظاهر خان که ۱۹ سال بود پادشاه افغانستان شناخته شد که در اوائل زمامداری حدود پانزده سال طبق رویه‌ی پدر رفتار می‌کرد و پس از آن راه انحراف پیش گرفت که هر چه زمان می‌گذشت زاویه این انحراف وسیع و وسیع‌تر می‌شد. کشورها و شهرهای اسلامی در اثر جنگ جهانی اول و پیش از آن تحت نظارت استعمار و سلطهٔ اجنبی قرار گرفت، و تنها افغانستان جزیرة العرب بودکه از این سلطه آزاد مانده بود.

بیگانگان استعمارگر، در داخل کشورهای اسلامی به نشر و اشاعه‌ی فساد و رذایل پرداختند که این نوع شکست خوردگان ناتوان، به تقلی و دنباله روی آنان پرداختند که این نوع شکسست و مغلوبیت، شکست فکری و ضعف روحی است، نه شکست در میدان پیکار و جهاد ـ زیرا که آنان در میدان جنگ مغلوب می‌شوند ولی دارای روحیه‌ی عالی و اندیشه‌های بلند است، به روحیه گروه

پیروزمند و آنان را که در میدان جنگ پیروز شدند، در مقابل افکار مقالی و اندیشه‌های پایدار خویش به تسلیم وا می‌دارد اثر می‌گذارد.

مغولها را در نظر آریم، که در اوج قدرت و شکوه خویش، چگونه در برابر عقاید مستحکم مسلمانان تسلیم شدند، و دین اسلام را برگزیدند، چنانکه فرزندان سرکش آن چونان هلاکو و.... همهٔ مسلمان شدند. ولی اگر ملتی از نظر روحی شکست بخورد، و در مقابل حاکم و زمامدار و شاه کشورش اظهار ناتوانی کند، ناچار از رفتار حکام، و جب به وجب تقلید و پیروی خواهند کرد.

به هر حال تقلید و دنباله روی از استعمارگران خارجی در کشورهای اسلامی رواج یافت زنان اشراف و اربابان و امیران در طرز لباس پوشیدن و رفتار خویش، از زنان مستشاران و کارکنان خارجی تقلید کردند، و این عادت عمومی گردید و فرومایه‌گان پستی که خود را پیش رفته و متمدن می‌پنداشتند، دختران خویش را به کشف حجاب به مدرسه‌های مستشاران و استعمارگران می‌فرستادند و اینان آمیزشهای غیر اسلامی و روابط نا مشروع را کم‌کمک در جامعه اسلامی گسترش می‌دادند.

از سوی دیگر کشورهایی که زیر سلطهٔ استعمار آزاد بودند سیاست ضد غربی را دنبال کردند و با هر آنچه که از غرب سرچشمه گرفته بود به مخالفت برخاستند و با این روش توانستند تا چندگاهی خویشتن و جامعهٔ خود را از تسلط فرهنگ بیگانه به دو رنگاه دارد.

درحالیکه، ما به چنین سیاستی نیز اعتقاد نداشته و همهٔ مظاهر تمدن و فرهنگ غرب را مردود نمی‌شناسیم همانطوریکه مسلمانان را به تقلید و دنباله روی و پذیرفتن نقشه‌ها و سیاستها و عادات غربی دعوت نمی‌کنیم.

اعتقاد ما براین است که هر آنچه از تمدن و فرهنگ غرب راکه با عقاید و مبانی دینی مان موافق است بیاموزیم و در علم و صنعت وکار و ابتکار تطبیق علم بر عمل از آنان پیروی نمائیم و آنچه که مخالف و معارض اصول مذهبی و اعتقادات اصیل ملی مان باشد، و باعث فساد اخلاقی و تزلزل عزم و اندیشه‌های جوانان و نابودی دین‌مان گردد، به دو راندازیم، ولی اروپائیها و پیروان مقلدشان در کشورهای مشرق زمین آنان راکه در مقابل فرهنگ غربی و هر آنچه از اروپا می‌آید ایستادگی می‌کنند، «ارتجاعی» می‌خوانند، که این اعلام خطر بزرگی برای اینان به حساب می‌آید و اینان باید یا در موقعیت خویش ثابت و استوار بمانند و تا جائیکه می‌دانند، بر حق‌اند و به راه راست، به گفتهٔ دیگران وقعی نه نهند، و به نیروی خویش متکی باشند و شخصیت شرقی خویش را به جهانیان بشناسانند و ملت خویش را معرفی نمایند و یا در مقابل این کلمهٔ «ارتجاعی» تسلیم شوند و دروازه‌های کشورشان را به روی فرهنگ غربی بازگذارند و هر آنچه از غرب سرازیر می‌شود را کورکورانه بپذیرند که این موقف‌گیری شکست‌خوردگان و اندیشه‌های بی ثبات است که بر خویشتن می‌ترسند و تسلیم می‌شوند....

سال ۱۳۷۹ هجری فرا رسید، دروازه‌های افغانستان به روی تمدن و فرهنگ اروپا باز شد و مردم با حرص و طمع تمام بدونیک اروپائیها را پذیرا گشتند زیرا زمامداران افغانستان در مقابل گسترش فکر و فرهنگ استعماری تسلیم گردیده و مروج آن شدند...

ابوالحسن ندوی می‌گوید: کشورهای مشرق زمین تقریبا بدون استثنا درین اواخر مورد هجوم تمدن اروپایی قرارگرفتند و بدون هیچ مقاومت و پایداری دست خوش امواج سیل خروشان فرهنگ غربی

گردیدند، زیرا اندیشه‌ی درستی که شایسته‌ی رهبری باشد، و معیار سنجش بد از خوب، و قدرت گزینش شایستگی‌ها و زشتی‌هادر میان آنان نبود، اراده قاطع، و نقشه‌ی صحیحی که بر اساس تجربه‌ی جدید استوار باشد در نظم معارف و اداره‌ی کشور وجود نداشت. و به سبب اوضاع و احوالی که نتیجهٔ انحراف و روی گرداندن از تعالیم درست اسلام بود این اوضاع نه مطابق حق و عدالت بود، نه شایستگی بقا را در هیچ عصری داشت چه رسد باین دوران پر از اضطراب و تاثر.....

این بود داستان افغانستان، کشوری که در شرق به تعصب و پای بندی به سنتها قدیم و عنعنات ملی خویش مشهور بود و توانسته بود با حفظ میراث‌های گذشته فرهنگی و اجتماعی خویش دور از تاثیر فرهنگ و تمدن غرب زندگی کنند تا آن‌که سد بین گذشته آنان و تمدن جدید برداشته شد و هجوم تمدن غربی درین کشور آغاز گردیدو مردم، رسوم و عادات جدید را با حرص شیفتگی تمام پذیرفتند. در خلال ۲۳ سال در افغانستان انقلابی به وجود آمد، جامعهٔ افغانستانی که به سبب اصلاحات و دیگرگونیهای که امان الله به وجود آودره بودند بر ضد وی شوریدند و او را از تخت پادشاهی بزیر آوردند و به تبعید دایمی اش فرستادند، این جامعه‌ی سنتی افغانستان ناگهان تبدیل به شهر جدیدی گردید که اوضاعش مخالف روش‌های اسلامی بود.

با بکار بستن برنامه‌های سریع الاجرا، در راه متجدد ساختن مردم در افغانستان متعصب و پای بند به عنعنات ملی، دیگرگونی تندی به وقوع پیوست که گسترش و نهایت آن پایان‌ناپذیر است و انسان می‌تواند، اندازهٔ این دگرگونی را از گفتهٔ یکی از روزنامه نگاران اروپائی بدست آورد.

روزنامه نگار مشهور اروپائی که در سال ۱۹۶۳ در جشن استقلال افغانستان درکابل حضور داشته در روز نامه تایمز هندی شماره ۲۸ تموز ۱۹۶۳ میلادی چنین می‌گوید:

«آتش بازی گسترده بود، آنسان که پیش از آن در افغانستان ندیده بودم صدایی داد فریاد، وکف زدن حدود نیم میلیون نفرکه به تماشا آمده بود در فضا موج می‌زد،و این مراسم هفته جشن استقلال افغانستان بود، وزیر خارجهٔ افغانستان درکنار حوض آبی که از آن شعله‌هایی پی آتش بازی بالا می‌رفت پهلوی من نشسته بود. گفت: تو درفرصت خوبی که ما بتوانیم از پیشرفتهای چشم‌گیر پنج ساله‌ی مان با تو صحبت کنیم نیامدی و ما الان سالروز استقلال‌مان را جشن گرفته‌ایم و سرگرم عیش عشرت هستیم.

گفتم جناب عالی، فرصتی خوبی است و بهترین مناسبتی است، من می‌توانم از پیشرفت و ترقی کشورتان آگاه شوم می‌خواستم دختران خوش صورت افغانی را ببینم. در همان جا و همان دم دختران چندی از افغانی‌ها را آوردند که بی اندازه خوشرو و خندان بودند. به راستی شعاع گسترش و درخشش این تجدد مآبی که در افغانستان بوجود آمده بود روشن‌تر از درخشش برق هایی که کابل را روشن می‌کند و گسترده‌تر از همهٔ صنعت‌های جدید و ترقی‌ها و پیشرفت های مادی بود، و زنان افغانستان که بیش از سه سال دارای حجاب بودند و اگر به مناسبت شرکت جستن در جشنی از خانه بیرون می‌آمدند همراه با روپوش و «چادری» بودند که از سر تا قدم آنان را می‌پوشانید و در صورتشان مقنعه قرار می‌دادند که مقابل آن سوراخ هائی برای دیدن وجود داشت، ولی اکنون همه چیز تغییر کرده و دیگرگون شده و بسیاری از زنان حجاب را انداخته‌اند. هر چند

تعداد زیادی از زنهایی که در مجلس حاضر می‌شوند روپوش نازکی بسر دارند و هنوز عادت به بی حجابی کامل نکرده‌اند. برای آنان که در خارج افغانستان بسر می‌برند مشکل است وسعت تاثیر فرهنگ غربی در زنان افغانستان بدست آرند، افغانستان که علمایش پیش از ۳۲ سال امان‌الله را به جرم اینکه به زنش اجازه مسافرت و کشف حجاب داده از تخت سلطنت پدری‌اش پایین آوردند.[۳۹]

اینک زنان آن کشور از سال ۱۹۵۹ در اثر اعلامیه سلطنتی که بی حجابی را اعلام نمود آزادانه به خارج ازکشور مسافرت می‌کنند.[۴۰] در گذشتهٔ دخترانی افغانستان با چادر و حجاب مکتب می‌رفتند و جدا از پسران درس می‌خواندند. اینک درکابل مدارس مختلط وجود دارد.[۴۱] بر خلاف پندار بعضی از دشمنان اسلام و پیروان جاهل شان، اسلام تعلیم زنان را حرام قرار نداده بلکه واجب و لازم شمرده است ولی چگونگی تعلیم زنان را بر وفق طبیعت آنان و نیازهای اساسی شان درجامعه بشری بنیاد نهاده است. آموزش دینی و آشنا شدن با عقاید مذهبی در درجهٔ اول قراردارد و درجهٔ دوم علوم و فنونی که مطابق طبیعت وکارهایی که همساز با فطرت است می‌باشد.

طبیعت مرد چنین است که اهل کار باشد و با خطر مقابله کند و دشواری‌ها را تحمل نماید، رهبری فرماندهی سپاه را به عهده گیرد، کشور را اداره نماید، نفقه و خرج عیال را برساند، درختان و جنگل‌ها را قطع و چوب شکنی نماید، و اقتضای طبیعت زن این است که به پرورش فرزندان، امور آموزشی، خیاطی، پرستاری، دکتری و... بپردازد، زیرا آنسان که بر مرد نگهداری و پرورش یک کودک شیرخوار مشکل است بر زنان دنبال قافله‌ها وکاروان‌ها گشتن در بیابان مشکل است اگر بعضی‌ها فریاد آزادی زن در جامعه را بلند کرده و آنان را

برای کارهای اجتماعی و رها کردن مسئولیت خانه به خدمتکاران دعوت می‌کنند، این خود مخالف تعلیم زن در جامعه است زیرا ما خواهان جامعه‌ای هستیم که زنان و همهٔ اقشار ملت در آن بتوانند از نعمت آموزش و پرورش بهره‌مند گردند، نه اینکه طبقه‌ای علم بیاموزد و طبقه‌ای جاهل و نادان بماند و به خدمت آنانی گماشته شود که برای رسیدن به کارهای دیگر زندگی،امور خانه دارای را رها کرده‌اند، در اسلام طبقه وجود ندارد، تا بر طبقه‌ای دارای حقوق و مزایای خاص باشند و چون وجود پاره‌ای ضرورت‌ها و شرایط، زنان را مجبور می‌سازد تا به کارهای عملی همت گمارند، در این صورت کارهای محسوس از قبیل خرید و فروش، آموزش و پرورش پرستاری و طبیبی را می‌توانند با مراعات شرایطی مانند: حفظ حیا و عفت، و پرهیز از اختلاط با مردان، و داشتن ساعات معینی برای کار انجام دهند.

در نظام آموزشی زنان نباید با مردان یک جا باشند، و نیز ساعت کار زنان باید به اندازه‌ی نصف ساعت کار مردان باشد، تا بقیه اوقات را به امور خانواده بپردازند، زیرا اطفال در تربیت و مراعات جهات زندگی بی نیاز از وجود ما در نمی‌تواند باشد، و هم چنین مسئولیت مادی زنان در پرداخت مخارج زندگی نسبت به مسئولیت مردان کم است، زیرا مردان متکفّل تمام مخارج زندگی خانواده می‌باشند، بدینسان ما می‌توانیم تعداد زیادی از زنان را به کار گماریم و به سرپرستی خانواده و ادارشان سازیم، اما کارهایی دیگر مانند سیاست و اقتصاد و ا داره دولتی و صنعت، مخصوص مردان است که زنان شایسته نیست درین کارها با مردان رقابت نمایند زیرا اگر زنان به چنین کارهایی مشغول شوند تعداد زیادی از مردان بی کار می‌مانند و

در نتیجه فقیر و نیازمند به امداد دیگران می‌گردند چون با اشتغال زنان، پست‌های کارگری مخصوص مردان را، کاری برای آنان باقی نمی‌ماند، و بجای اینکه از بیکاری بکاهیم نیازمندی‌ها را کم نمائیم، به آن‌ها افزوده‌ایم و در وخامت اوضاع کوشیده‌ایم به خصوص که می‌دانیم بیشتر زنان حقوق ماهیانه خویش را صرف هوسها و تجملات و خود نمائیها می‌کنند و جز مقدار کمی از آن را به خانواده بر نمی‌گردانند، در حالیکه مردان سرپرستی خانواده را به دوش دارند.

حکومت ظاهر شاهم چنان ادامه داشت تا روز سه شنبه ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۹۳ هجری ۱۷ تموز ۱۹۷۳ میلادی به سرکردگی پسر عموی پادشاه سردار محمد داود خان کودتائی بوقوع پیوست که در آن نظام پادشاهی منسوخ شد و دولت جمهوری اعلام گردید.

مکان

افغانستان که دارای ۶۵۰/۰۰۰ کیلومتر مساحت است. تعداد نفوس آن در حدود ۱۶/۰۰۰/۰۰۰ نفر می‌رسد، که این تعداد نسبت به مساحت آن اندک می‌باشد و بدین جهت افغانستان از جمله کشورهای کم جمعیت جهان به حساب می‌آید زیرا در هر کیلومترمربع آن بیشتر از (۲۵) نفر نمی‌باشد، و این به سبب زیادی بلندی‌های است که بیشتر از ۸۰٪ مساحت کشور را تشکیل می‌دهد، و نیز مناطق دیگری که به شکل کویر است و مساحت‌های زیادی را در برمی گیرد و نیز شغل دامداری که ۴۰٪ از ساکنان کشور بآن

مشغول است و از ازدحام جمعیت در یک منطقه، آنسان که در کشاورزی مدرن و صنعت و تجارت امکان داردا، مانع می‌شود.

افغانستان از جمله کشورهایی است که تعداد زاد ولد در آن زیاد است، و درین مورد مانند دیگر کشورها می‌باشد، جز آنکه به سبب نبودن بهداشت تعداد مرگ و میر نیز در آن کشور بسیار زیاد است، زیرا کشوری است که تازه رو به تمدن آورده، و از وسائل صحی مجهز بی بهره است و هم خشونت آب و هوا و دیگر عوامل طبیعی دراین امر نقش مهمی دارد.

پیشرفت جمعیت آن به (۱۲) هزار در سال میرسد که با این حساب در هر سال (۱۹۲/۰۰۰) نفر به جمعیت آن افزوده می‌گردد و در هر پنج سال یک ملیون نفر...

گروه‌های نژادی

در اسلام هیچ برتری و فضیلتی بر اساس نژاد و قبیله وجود ندارد، و مردم همچون دندانه‌های شانه با هم برابرند، و هیچ کسی را برتری بر دیگران جز بر پایه‌ی تقوی نیست. و گرامی‌ترین مردمان نیز پرهیز کارترین آن‌ها است، اگر ما، در شهری از شهرهای اسلام سخن از نژاد و قبیله به میان می‌آوریم این نیست مگر به خاطر شناختن و شناساندن آن‌ها: ***یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم...***[۴۲]

چون سرزمین افغانستان در وسط قاره‌ی آسیا واقع شده و در

گذشته محل تلاقی راه‌های خشکه‌ی کاروانی بوده، و کاروان‌های زیادی از آن عبور می‌کرده گذرگاهی بوده که قافله‌هااز آن می‌گذشته است. لذا در آن سرزمین مردمان گوناگونی سکنی گزیده آیند، که بعضی را کشور گشایان و فاتحان با خویش آورده‌اند و عده‌ای با جنگجویان آمده‌اند، و یا از ترس دشمن به آن‌جا پناه آودره‌اند و بلندی‌ها و کوهستان‌های آن رابعنوان پناه گاهی از هجوم دشمن و محفوظ ماندن از تجاوز از خصم برگزیده‌اند.

گروه‌های نژادی مهم در افغانستان

۱ـ پشتون:

پشتون که به آنان پختون نیز گفته می‌شود، و تقریبا ۶۰٪ از مجموع ساکنان افغانستان را تشکیل می‌دهند.

این طایفه که از نظر نژادی با ترک و ایرانی قرا بت دارند، اکثر در قسمت‌های جنوبی کوه «هندوکش» سکونت دارند، شغل این طایفه زراعت و دامداری است و از جمله ویژگی‌ها و مشخصات آن‌ها داشتن قامت بلند، رنگ گندم گون و موهای سیاه و پیچیده است، اینان به سبب طبیعت سخت سرزمین شان، و خشونت‌های کوه‌های آن، مردمانی سرسخت و با استقامتی هستند، قبیله هائی ا زمردم پشتون، در پاکستان به سر می‌برند، که در آن‌جا به نام «پتان» مشهورند و در حقیقت مرز ساختگی استعماری میان این قبایل جدائی انداخته و وطن آنان را تجزیه کرده است.

۲ـ تاجیک:

اینان از نژادهای ایرانی و دارای قد متوسط می‌باشند، و در دره‌های مرتفع ولایت بدخشان و در تپه‌های بلند مرکز کشور، که تا حصه‌های غربی گسترش دارد، ساکن می‌باشند، و تپه‌های غربی شهر هرات را همین‌ها آباد ساخته‌اند، شغل این قوم زراعت و صنعت و تجارت است و حدود ۳۰٪ از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند.

۳ـ ترکها:

اینان دنباله‌ی همان ساکنان ترکستان غربی می‌باشند. و ازبکها که ۵٪ از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند و ترکمنها که در کناره‌ی جنوبی دریای جیحون سکونت دارند و قیر غیزها که در تپه‌های «پامیر» زندگی می‌کنند و شغل شان نگهداری گوسفند و بز و چارپایان اهلی می‌باشند، در نزدیکی قزاقها هستند که جز و همین نژادهااند.

۴ـ هزاره‌ها:[۴۳]

اینان که گفته می‌شود از نژاد مغول‌اند و در بلندی‌های مرکزی کشور سکونت دارند و تعداد شان بسیار اندک حدود (۶۰/۰۰۰) نفر می‌باشند. شغل اینان دامداری و زراعت است و مذهب شان شیعه.

۵ـ بلوچ:

اینان در جنوب کشور سکونت دارند و معتقداند که از نژاد عرب می‌باشند، البته تعداد کمی از بلوچ‌ها در افغانستان است و اکثر آن‌ها در ایالت مرزی پاکستان نزدیک افغانستان در منطقه‌ای به نام بلوچستان سکونت دارند.

۶ـ کافر:

اینان در شمال شرقی افغانستان مقیم‌اند و در زمان پیشین پیرو آئین بودا بودند. چون در اوایل این قرن مسلمان شدند منطقه‌ی شان به نورستان موسوم گردید.

و گروههای کمی از اعراب، چینی و هندو هم در آن کشور به سر می‌برند. قابل توجه این است که اسلام به اختلافات اینها پایان داده است و همه‌ی این قشرها به آئین اسلام متدین‌اند.

زبان

پشتو، زبان قبایل پشتون می‌باشند، که تعداد بیشتر مردم افغانستان را تشکیل می‌دهد و زبان رسمی کشور است و به دنبال آن زبان فارسی رسمیت دارد که زبان مردم تاجیک است و تعداد آنان در رتبه‌ی دوم است.

اگر چه با وجود رسمیت زبان پشتو زبان فارسی به سبب سابقهٔ تاریخی که دارد، در اداره‌جات و فرهنگ و بازرگانی استعمال می‌شود، اما ۴۰٪ از واژه هائی که استعمال می‌شود چه در فارسی و چه در پشتو ریشه‌ی عربی دارد، چنانکه با حروف عربی نوشته می‌شود، زبان عربی در مراکز تدریس مقام عمده‌ای دارد، زیرا این زبان علاوه بر آنکه زبان قرآن و حدیث پیامبر و فقه اسلام می‌باشند و برای تدریس تفسیر و حدیث و فقه نیز آن را باید آموخت و شناخت

آن ماده‌ی اساسی شناخت لغات افغانی به حساب می‌آید.

در افغانستان مدرسه‌های مخصوص تعلیم علوم عربی تاسیس شده است که از آن جمله «دارالعلوم» در کابل، «فخر المدارس» درهرات، «نجم المدارس» درجلال اباد دو مدرسه‌ی «مختارستان» در فیض آباد را می‌توان نام برد، و همین طور حکومت افغانستان در شهر لغمان نزدیکی‌های شهر کابل مدرسه‌ای ساخته است که مخصوص تدریس علوم شرعی و زبان عربی می‌باشد که در تابستانها جای بسیار خوبی است.

زبان ترکی خراسانی نیز در میان مردمی که ترک نژادند رواج دارد و هم چنین زبان‌های محلی دیگری مانند زبان هزاره و بلوچ و....

دین

پیش از انتشار اسلام در افغانستان دین رسمی کشور بودائی بود، اما اینک بیش از ۹۹٪ مردم کشور را مسلمانان تشکیل می‌دهند، که اکثر آنان سنی و پیرو مذهب حنفی می‌باشند، با آنکه می‌دانیم تاجیک هائی که در سرزمین‌های اشغالی روسیه زندگی می‌کنند، و همچنین همسایگان آنان شیعه مذهب اند، ولی تاجیک‌های افغانستان سنی می‌باشند، اما مردم هزاره که تعدادشان چنانکه ذکر شد اندک است. همه پیروی مذهب تشیع‌اند.[۴۴] و البته مذهب شیعه در ایران نیز همه گیر نیست و پیروان مذهب تسنن در آن کشور زیاد است. تعداد بسیار کمی هم از مردم افغانستان هندوسیک نیز می‌باشند.

در قانون اساسی پیش ازکودتای داوود خان تصریح شده بود که تنها مصدر شرعی قوانین دولتی، دین اسلام است و قانونی که مخالف و معارض اصول اسلام باشد، مطرود است و اعتبار قانونی ندارد و قابل عمل نیست.

مسکن

به خاطر کمی باران و زیاد بودن فصل خشکی در افغانستان، شهرها و روستاهای آن در طول دره‌ها و کناره‌ی رودخانه‌ها و دریایی ساخته شده است که آبهای فصلی در آن‌ها جریان دارد، یا درگودی هائی که جای تجمع آب است، و یا در نزدیکی بعضی چشمه هائی که از تپه‌های مشرف بر دره‌ها جاری می‌باشد، تا مردم دسترسی به آب جهت آشامیدن و سیرآب کردن چارپایان شان را داشته باشند و جهت امکان کشاورزی، از زمین‌های مرطوب و آب‌های بسیار کم چشمه‌ها و یا کاریزهای حفر شده استفاده می‌شود.

در افغانستان فرق زیادی بین شهر و روستا وجود ندارد، زیرا نه شهرهای آن چندان وسیع و مدرن است که به شهرهای کشورهای متمدن برابری کند و نه روستاهای آن زیاد عقب مانده است که مثل دوران‌های پیشین و قبایل وحشی باشد، و تنها فرقی که بین شهر و روستا می‌توان دید، کثرت جمعیت شهرها است که سبب وجود موسسه‌های آموزشی و ادارات دولتی ساکنین شهر زیاد است.

می‌دانیم که روستاهای افغانستان در مناطق کوهستانی واقع و

قاعدتاًبه جهت کثرت سنگ،ساختمانهای آن‌ها از سنگ بنا شده است. مردم اکثر از قریه‌ها افغانستان خانه‌های شان را با خشت و گل می‌سازند که تهداب آن از سنگ می‌باشد، و سقفهای آن را با چوب چنار و غیره می‌پوشانند، و نیز دروازه‌ها و پنجره‌های آن را از چوب می‌سازند.

به جهت دشواری مواصلات، و مشکل بودن حمل و نقل مواد از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر، به همان مواد اولیه محلی در کار ساختمان‌ها بسنده می‌شود.

خانه‌ها چه در شهر و چه در ده معمولا وسیع ساخته می‌شود و سالنهای وسیع آن به سبب زیادی سرمایی که در مناطق مرتفع است، پوشانده و سقف دار می‌باشد، اطاق هائی که در اطراف دهلیز قرار دارد دروازه هایش از میان سالن است و در وسط سالن در جای بلندی تنوری ساخته می‌شود که دو طبقه است، در طبقهٔ پایین جای هیزم و آتش قرار دارد که دارای دو منفذ است، یکی جهت خروج دود و دیگری برای رسیدن هوا جهت سوختن هیزم، در طبقهٔ دوم تنور و جای پختن نان و طعام روزانه می‌باشد. و چون تنور در وسط سالن قرار دارد از حرارت آن تمام سالن گرم می‌شود و هم چنین اطاقهائی که در اطراف آن می‌باشد، در زمستان جهت خوابیدن ازین گرمی استفاده می‌شود.

اما در تابستان مردم غالبا در بام خانه‌ها می‌خوابند، فرش اطاقها معمولاً، بوریا و گلیمی است که در افغانستان شهرت دارد و نوع فرش‌ها بستگی به امکانات و قدرت اجتماعی صاحب خانه دارد.

در یک طرف خانه چهار دیواری برای نگهداری چارپایان است، که کمتر خانهٔ است که آن را نداشته باشد، و در این چار دیواری

حیواناتی از قبیل بز، گوسفند، گاو و بعضی پرندگان اهلی نگهداری می‌شوند، و تقریبا همه خانواده‌های افغانستانی از این گونه حیوانات نگهداری می‌کنند.

اما بدویها، در زیر خیمه‌هایی به نام «غژدی» که از پشم و کرک درست شده است، زندگی می‌کنند و داخل این غژدیها نیز فرشی که از پشم بافته شده است پهن می‌باشد.

وسیلهٔ تسخین آن‌ها در زمستان ظرفی است که در وسط خیمه گذاشته و در آن آتش می‌افروزند، البته سقف خیمه جهت خارج شدن دود سوراخ می‌باشد.

در شهرها بناها و ساختمانهای بزرگی به سبک معماری جدید ساخته شده و جاده‌های بسیار وسیع که دارای باغچه‌ها و بلوارهای زیبا و قشنگی است احداث گردیده است، البته بناهای قدیمی، با کوچه‌های تنگ و بازارهای سر پوشیده ـ که سبک بازارهای شرقی است ـ نیز وجود دارد.

لباس

افغانستان شرقی و بیابان نشین، شلوارهای فراخ و پیراهن‌های گشاد و درازی را می‌پوشند که معمولا از پنبهٔ سفید بافته شده، و در زمستان‌ها بالا پوش پشمی را می‌پوشند که سر آستین و یخن آنرا با نخ ابریشمی به طور زیبائی کشیده کاری می‌کنند، و نیز عمامه به سر می‌گذارند که سر آن به روی شانه آویزان می‌شود.

افغانستانیها عادت دارند که در زمستان لباس‌های سنگین پشمی و پوستین بپوشند. پوستین در افغانستان رواج زیادی دارد و بهترین پوستین در نزد افغانستانی پوستین «قره قول» است که از پوست گوسفندی به نام «قره قول» گرفته می‌شود. اما در شهرها پوشیدن لباس اروپائی رواج زیادی یافته است، و نیز افغانستانی‌های شهری کلاهی از پوست «قره قول» به سر می‌گذارند.

عادات

در افغانستان زندگی کشاورزان با قبایل کوچی فرقی ندارد، و دارای عادت یکسان می‌باشند، مردم افغانستان عادت جوانمردی و سخاوتمندی و حمایت از پناه گزینان در نزدشان نشانهٔ بزرگواری به شمار می‌آید، که کشاورزان و کوچی‌ها هر یک بر دیگری درین کار تفاخر می‌کنند.

مسافری که از خانهٔ خویش کوچیده و به قریه‌ها و نزد قبیله‌های دیگری رفته باشد، نیازی به غذا و مسکن ندارد و در تمام دوران مسافرت به عنوان مسافر مهمان، در خانه‌های اهالی می‌گذراند. چون هر اندازه شخص در ده خویش، از مسافر و پناهنده و پذیرایی و پشتیبانی کند، به همان اندازه هنگام مسافرت و نیاز، خودش از طرف مردم حمایت و اکرام می‌شود، و بدین جهت مردم برای حفظ شخصیت و کسب آبرو آینده نگری، بیشتر از مسافران و پناگزینان پذیرایی و حمایت می‌کنند، در شهرها نیز برای مسافران

مسافرخانه‌هایی است که بدون پرداخت کرایه در آن می‌خوابند و غذای مفت به آنان داده می‌شود.

چون مردم افغانستان زندگی کشاورزی و دامداری دارند و به صورت قبایل در بیابانها به سر می‌برند، این عادت جوانمردانگی و سخاوتمندی را در میان همهٔ آنان به روشنی می‌توان دید که هر گاه شخصی به خانهٔ کسی و یا در قبیله‌ئی پناه‌گزین شود و از آنان طلب حمایت کند، آنان با تمام نیرو به یاری او بر می‌خیزند و از او پشتیبانی می‌کنند، داستان‌های زیادی در این زمینه وجود دارد که به عنوان افتخار و سر بلندی با یکدیگر نقل می‌کنند که چگونه از پناه آورنده حمایت و پشتیبانی کرده است. از جمله حکایتی است، که درمیان شان بسیار معروف و بیانگر اخلاق آن‌ها می‌باشد که چنین است:

روزی سلطان محمود غزنوی به عزم شکار از خانه بیرون رفت، و بر سمند تیزتک و تند گام خویش سوار شد، و در دل بیابانها به جولان پرداخت ناگاه آهوی زیبایی را که تا آن وقت چنین رعنا غزالی ندیده بود، دید تیری بر کمان نهاد و به سوی آهو نشانه گرفت و آن را زخمی کرد، آهوی زخمی برای نجات جان خویش پا به فرار نهاد و سلطان شکارچی بدنبالش تا صید خود را به دست آورد. آهو می‌دوید و شاه در تعقیبش، تا از کثرت خون‌ریزی توان و نیروی آهو تمام شد و از دویدن بازماند و خسته و رنجور خود را به خیمه‌ئی که در سر راه بود رسانید.

شاه خوشحال از اینکه اینک به هدف می‌رسد و شکار زخم خوردهٔ زیبا را به چنگ می‌آورد اما وقتی در خیمه رسید، سخت وحشت زده و هراسناک گردید، صاحب خیمه را که چوپان ساده‌ئی بود بر در خیمه ایستاده دید که نمی‌گذارد شاه به خیمهٔ او داخل شود.

پادشاه از جرأت مرد بسیار خشمگین شد، از سر قهر و خشونت فریاد زد تو کیستی؟ و منظورت از این کار نابخردانه چیست؟ از پیش روی من دور شو، ورنه همین الآن به زندگیت پایان می‌دهم.

چوپان با نرمی و ملایمت جواب داد: اجازه نمی‌دهم داخل خیمه‌ام شوی آهو به من پناه آورده و اینک در حمایت من است، و طبق رسوم و سنت‌های پدریمان حمایت او بر من واجب است اگر چه به قربانی شدن و نابودی خودم بیانجامد.

سلطان با خشم و غرور تمام داد زد: ای مرد، مگر نمی‌دانی که من پادشاهم تو باید بدون چون و چرا از اوامر و فرمان من پیروی کنی. چوپان خونسردانه جواب داد: ای سید بزرگ، هر کی می‌خواهی باشی، سنت‌ها و عنعنات وطن همیشه باید مورد احترام و قدر باشد، تا زمانی که آهوی مهمان، در خانه‌ی من است، هرگز نخواهم گذاشت دست کسی به او برسد، و تو در عوض می‌توانی از گوسفندان من، هر چه بخواهی بردار و ببر، اگر تو براستی پادشاه کشوری باید پایبندترین مردم به سنت و رسوم ملت ما باشی و عادات ما را احترام شماری.

پادشاه که این جواب را شنید چوپان و غزال زخمی را رها کرده، در طلب شکار دیگری روان گشت.

اینگونه حمایت و پشتیبانی جزو سنتهای ملی و مورد احترام افغانستانی‌ها است، هر چند شخص پناهنده گناهکار و دزد باشد از او حمایت می‌کنند.

درین زمینه داستانی بر سر زبانها است که افغانستانی‌ها با سرافرازی تمام آن را به یکدیگر نقل می‌کنند که: روزی دسته‌ی از دزدان می‌خواستند بر دهی حمله کنند،اهل ده که از موضوع باخبر می‌شوند برای دفاع از جان ومال خویش، در خارج ده با دزدان به

مقابله بر می‌خیزند، پیرزنی سالخورده که از مدافعین عقب مانده، به انتظار بازگشت اهل قریه، بر دم دروازهٔ خویش ایستاده بود، از آن سو جنگ سختی میان دزدان ودهاتیان در میگیرد که در نتیجه، دزدان پس از کشتن چند نفر از مردم، شکست خورده و فراری می‌شوند. در این میان دو تن از دزدان به محاصرهٔ اهل ده در می‌آیند که راه فرار بر اینان بسته می‌شود. ناچار به خانهٔ همان پیرزن پناهنده می‌شوند و از او امان می‌خواهند. پیر زن درب خانهٔ خود را به رخ آنان می‌گشاید و آنان را به خانهٔ خود راه می‌دهد و تعقیب کنندگان را مانع می‌شود، مردم فریاد می‌زنند مگر نمی‌دانی که دو فرزندت را همین‌ها کشته‌اند؟ پیرزن جواب می‌دهد آنچه می‌گویید درست و حق است، ولی اینک آن‌ها در پناه من‌اند و داخل خانه من هستند، و من هرگز اجازه نمی‌دهم کسی به آنان بدرفتاری کند و آنان را اذیت نماید.

مردم افغانستان با صدای آهسته و بسیار کم می‌خندند، با وقار و پرغرور، نیرومند و پرتوان در برابر خطرها می‌ایستند، و دارای جوانمردی و شجاعت اند. و همچنین در معامله خوشرفتار، در معاشرت با مردمان مؤدب، به دین و مذهب خویش پای بند، در کارها صبور و سخت کوش، در مقابل پیش آمدها شکیبا، و در مقابل فقر و ناداری و مریضی مقاوم‌اند. آنچنان‌که یک فرد افغانستانی هرچند نیازمند و فقیر باشد، گدائی نمی‌کند، اگر بسیار نیازش از حد بگذرد، روبرویت می‌ایستند تا تو خود چیزی به او بدهی، ولی هرگز لب به طلب نمی‌گشاید...

آنان افغانستانی به جز مقدار اندکی که در شهرها متجددانه و بی‌حجاب زندگی می‌کنند، بسیار محجوب و محتشم‌اند. افغانستانی‌ها شکار را بسیار دوست دارند، به همین جهت سگ

شکاری تربیت و نگهداری می‌کنند، مسابقهٔ تیر اندازی و شمشیر بازی در بین آنان رواج زیادی دارد که البته فعلاً در خفا صورت می‌گیرد، زیرا طبق قانون، چنین مسابقاتی غیر مجاز است.

مسابقه اسب سواری نیز از عادتهای بسیار رایج ومورد پسند افغانستانیها است، و یکی از انواع مسابقه‌های بسیار مشهور و دل‌چسب آنان «بزکشی» می‌باشد که در میدان وسیعی برگذار می‌شود. در این بازی نخست گوسفند، بز یا گوساله‌ای را سر بریده و در گودال می‌اندازند، آنگاه سوارکاران دو تقسیم شده وبرای ربودن آن به مسابقه می‌پردازند هر دسته‌ی که حیوان را ازگودی برداشت و پس از یکبارگردش دور میدان، دوباره به جای اولش رسانید، همان دسته پیروز شناخته می‌شود.

آموزش

درگذشته‌ها مراکز دینی عهده دار آموزش بودند، ملاها در مساجد شهرها و قریه‌ها به آموزش قرآن، حساب، لغت، تعلیمات زبان محل و... می‌پرداختند، تا آنکه در سال ۱۳۲۵ هجری برابر ۱۹۰۶ میلادی، موسسه‌ی به نام «دایرةالمعارف» تشکیل شد و پس از آن در سال ۱۳۴۹ هجری برابر با ۱۹۳۰ میلادی وزارت معارف تأسیس گردید، که این نخستین هستهٔ کار و پیشروی در امور آموزشی افغانستان به شمار می‌آمد، مدرسه‌ها تمام مراکز فرهنگی تحت ادارهٔ این وزارت در آمد و نظام آموزشی کشور بهبود یافت.[۴۵] اما تعداد معلمین به سبب

فقر و مشکلات دیگر، همواره اندک بوده آنسان که در مردان حدود ۲۰٪ را به دشواری تشکیل می‌دهد، در حالیکه در زنان از این نسبت هم کمتر است. و نخستین دانشکده دخترانه در کابل در سال ۱۳۶۷ هجری برابر با ۱۹۴۸ میلادی تاسیس شد.

آموزش ابتدایی در افغانستان امروز اجباری و مجانی است، و تعلیمات عالی نیز مجانی می‌باشد در شهرستان‌ها و دهات از طرف دولت مکتب‌هایی تاسیس شده است که در هر کدام آن‌ها دانش‌آموزان می‌توانند، با نظم و انضباط به تحصیل ادامه دهند، اما تعداد معلمین بسیار کم از مقدار نیاز است. زنان نیز در مکاتب و دانشکده‌ها به امور آموزشی مشغول‌اند و از طرف سازمان مبارزه با بیسوادی حمایت می‌شوند و نیز سازمانهای دیگری در جهت فن آموزشی خیاطی، آشپزی، بافندگی و غیره آن‌ها را تحت پوشش قرار می‌دهند.

ولی آنچه که باعث نگرانی خردمندان است اینکه شاید نظام آموزشی جدید با روش و مزایائی که دارد از پاسخ به نیازمندی‌های ملت مسلمان عاجز آید، ملتی که خواهان زندگی نیرومند و پرتوان بر اساس ایمان است و نیازمند آموزش جهاد و شهادت و گام برداشتن در این راه بزرگ که با همت بلند خویش جز به رضای خدا و بهشت جاویدان وی به چیز دیگری نه می‌اندیشند، این گفتهٔ سید جمال الدین افغانی است که فرمود:

«اینک در میدان جنگ، انگلیسی‌ها از ما شکست خورده و از کشور بیرون رفته است ولی اگر نظام آموزشی ما همین نظام فعلی باشد هرگز بر انگلیس پیروز نخواهیم شد و دشمن شکست نخواهد خورد.» این نکته‌ای است که مسلمانان را به دقت و کنجکاوی درامر آموزش

جدید وا میدارد.

بهداشت

وضع بهداشت درافغانستان بسیار عقب مانده است، ۱۳۵۵ هجری برابر سال ۱۹۳۶ میلادی دانشکدهٔ طب در کابل تاسیس شد، و نیز مدرسه‌ای که دوره تعلیم آن پنج سال است و سالیانه در حدود ۳۰ نفر فارغ التحصیل دارد ـ ولی به نسبت به نیاز بسیار زیاد ملت به دکتر و طبیب، این تعدادناچیز است.

در تمام کشور حدود شصت «شفاخانه» وجود دارد که تعداد ۳۰۰ دکتر در آن بکار مشغول‌اند البته دواخانه در شهرها و مرکزها فراوان می‌باشد.

اما دهات به علت دشواری راه‌ها به کلی از امور بهداشتی محروم‌اند، و نبودن وسایل ارتباط، کار رساندن کمک‌های اولیهٔ طبی را به آن‌ها مشکل ساخته است.

ازدواج

زن افغانستانی در حجاب و لباس و ادب و عفت و رفتار و گفتار خویش بسیار مواظب و پای بند به سنت‌های ملی است، و نیز در

تربیت اولاد کوشا و بلند همت و متدین و حافظ شعایر و وظایف دینی خویش می‌باشد. تا جائیکه امکان داشته باشد دختر و پسر یک قبیله و نژاد با هم ازدواج می‌کنند هرگاه کسی دختری غیر از قبیلهٔ خودش را خواستگاری کند، ریش سفید قوم رابرای طلب کاری نزد پدر دختر می‌فرستد و اگر خانوادهٔ دختر قبول نکند و ریش‌سفید را با دست خالی برگرداند، قبیلهٔ پسر این را سخت‌ترین توهین نسبت به خودش می‌داند، و چه بساکه درنتیجهٔ این کار جنگ و خون ریزی بین دو قبیله واقع می‌شود.

هرگاه در خانواده‌ای پسری متولد شود، بسیار خوشحال و مسرور می‌شوند و مردان قبیله با تفنگ‌های خویش به خانهٔ نوزاد می‌آیند و از خوشحالی به هوا تیر شلیک می‌کنند تا تولد نوزاد را گرامی داشته باشند. همچنین ملای متدین ده که به شجاعت و پاکی و جوانمردی شهرت داشته باشد، مطابق سنت نبوی، در گوش راست نوزاد اذان می‌گوید، و درگوش چپ او اقامه، آنگاه خانوادهٔ نوزاد محفلی برگزار کرده و مردم را ولیمه می‌دهد وکودک را ختنه می‌کند. کودک که یک ساله شد با برگزاری مجلس ختم قرآن که بسیار پر اهمیت است، موهای او را می‌تراشند و بد بمانسبت مجلس جشنی برپا می‌کنند.

چون زندگی بیشتر مردم افغانستان از راه دامداری و کشاورزی اداره می‌شود، برتر و دوست بیشتر داشتن نوزاد پسر در نزد افغانستانی‌ها چیز روشنی است، زیرا پسران در آینده درکار زراعی و هم چنین چوپانی، و به دنبال چهار پایان در بیابان رفتن، به خانواده کمک و همکار می‌باشند و هر چند برتری و فضیلت دادن مرد بر زن از روح اسلام به دور است و مخالف برنامهٔ زندگی اسلامی.

عیدها

افغانستانی‌ها روز عید فطر و عید قربان را جشن می‌گیرند، هر شهر و قریه و روستائی درخارج از محدودهٔ خود جایگاه بسیار وسیعی برای گذراندن نماز عید دارند، در روزهای عید مردم تکبیر گویان بدان جا می‌روند و نماز عید را اداء می‌کنند و سپس تکبیر گویان بر می‌گردند، هر چند در اسلام جز همین، دو عید، عید رسمی دیگری نداریم[۴۶] اما مردم افغانستان عادتا روز مولود پیامبر نیز در مساجد می‌گیرند، که امراء دولت و مسئولین بزرگ کشوری در مسجد بزرگ کابل جمع می‌شوند و این روز را گرامی می‌دارند. که این خود به تقلید از مسیحی‌ها[۴۷] است که روز تولد حضرت مسیح علیه السلام را جشن می‌گیرند و نیز جشن ملی افغانستان در روز اول سنبله است که سالروز استرداد استقلال و پیروزی بر ارتش بریتانیا می‌باشد البته از نظر اسلام بین این روز و روزهای دیگر فرقی وجود ندارد.

از دیگر روزهائیکه در افغانستان تجلیل می‌شود روزهای اول رمضان است که مردم به شادی می‌پردازند و مساجد را آذین بندی می‌کنند. هیچ کس از افغانستانی‌ها در روزه گرفتن سستی و تنبلی ندارند و در رمضان روزه را نمی‌خورند.

سیستم حکومت

پیش ازکودتای که در ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۹۳ هجری برابر با ۱۹۷۳ میلادی به وقوع پیوست و در کشور اعلام جمهوری شد، افغانستان کشوری دارای رژیم پادشاهی مشروطه بود، که شخص شاه مطابق قانون اساسی که در سال ۱۹۶۴ میلادی تدوین گردید و مردم با آن موافق بودند، حکومت می‌کرد.

قوه تقنینه در دست دو مجلس بود

۱ ـ مجلس ـ مشرانو جرگه که سه یک آن از طرف شاه تعیین و بقیه از طرف ملت انتخاب می‌شدند.

۲ ـ مجلس شورا که اعضای آن از طرف مردم برگزیده می‌شد.

قوه‌ی قضائیه مستقل بود.

قوه‌ی مجریه توسط ریاست رئیس مجلس وزراء «صدراعظم» اداره می‌شد که شخص صدراعظم از طرف شاه منصوب می‌گشت.

شهرها

در افغانستان شهرهای بزرگی که دارای جمعیت چند ملیونی باشد وجود ندارد، تعدادی از سکان شهرها، جهت کار در کارخانه‌ها و غیره از دهات آمده و بسیاری از همان ساکنان اولیهٔ شهرند که زیاد شده‌اند.

شهرهای مشهور افغانستان عبارتند از:

۱ ـ کابل:

(به ضم با) که پایتخت کشور است و در حدود ۳۵۰ هزار نفر جمعیت دارد که جریان دریای کابل از وسط این شهر زیبائی خاصی به آن بخشیده است، کابل برد و قسمت تقسیم می‌شود:

۱ ـ قسمت شرقی که شهر قدیمی است و دارای سرک‌های تنگ و کوچه‌های پر خم و پیچ، و بازارهای سر پوشیده و دیوارهای چسبیده به هم.

۲ ـ قسمت غربی که شهر جدید است و دارای ساختمان نوبنیاد ومدرن و در وسط شهر مناره‌ای به یادگار روز استقلال کشور و پیروزی بر ارتش اشغال گرانگلیس در سال ۱۹۱۹ میلادی برابر با ۱۳۳۸ هجری ساخته شده است. و در فاصلهٔ چند متری آن، روی تپهٔ قبر نادر خان است که در سال ۱۹۳۳ میلادی کشته شد.

هرات (به فتح‌ها ـ که هروی منسوب به آن است ـ مثل حماه وحموی) تپه هائی است که در قسمت غربی کشور و کنارهٔ دریای «هریرود» واقع شده است و شاید اسم این دریا از اسم شهرگرفته شده باشد، که ابهای تپه‌های غربی و بلندی‌های کوه هندوکش به آن سرازیر می‌شود)

این شهر بیشتر از ۲۰۰ هزار نفر جمعیت ندارد و دارای چند مسجد است، و از جمله مسجد تاریخی جامع که در قرن پنجم هجری ساخته شده و بزرگترین مسجد جامع در آسیای میانه است، و مغول‌ها این مسجد را در سال ۶۱۸ هجری هنگام اشغال منطقه و عبور به سوی غرب خراب کردند.

۲ ـ قندهار:

(به ضم قاف و سکون نون و ضم دال) این شهر در قسمت جنوب کشور، در نزدیکی‌های مرز پاکستان وکنارهٔ یکی از شاخه‌های دریای هلمند واقع است و بیشتر از ۱۴۰ هزار نفر جمعیت دارد که تعدادی ا زتاجران هند و مذهب نیز در میان آنان است. قبر احمد شاه موسس سلسله درانی که از سال ۱۱۶۰ ـ ۱۲۵۰ هجری برابر با ۱۷۴۷ ـ ۱۸۷۳ میلادی درافغانستان حکومت کردند، درهمین شهر قندهار قرار دارد که دارایی گنبد طلا پوش و... است.

۳ ـ مزار شریف:

شهر قدیمی است در شمال ومرکز ولایت بلخ می‌باشد و مشهور به تجارت پوست «قره قول» است.

۴ ـ بلخ:

شهر باستانی و تاریخی ئی است واقع در غرب مزار شریف که در گذشته‌ها به نام «باکتریا» باد می‌شده و پای تخت کشور آریانای قدیم بوده است / مساحت این شهر حدود ۱۰۰ کیلومتر مربع است وبا وجودیکه فعلا مرکز ولایت بلخ، مزار شریف است، بلخ نیز به عنوان مرکز ولایت مزار شریف می‌باشد، چنگیزخان این شهر را خراب کرده و یک سوم مسجد بزرگ شهر را به سبب به دست آوردن گنجی که گفته می‌شد در پای دیوارهای آن مدفون است ویران ساخت، و بلخ امروز به نام وزیر اباد یاد می‌شود.

۵ـ غزنی:

غزنی[۴۸] شهر تاریخی مهم افغانستان است که بر روی زمین بلندی و ارتفاع ۷۲۸۰ ـ فت از سطح بحر واقع است این شهر که در جنوب غربی شهر کابل به فاصلهٔ ۱۵۰ کیلومتری در بین راه کابل و قندهار قرار دارد تا عهد سلاطین غزنوی شهرت و اهمیت نداشت..... و بلاخره سبکتگین در سال ۳۶۶ هجری مالک غزنی شد، غزنی بعد زا آن و مخصوصا در دورهٔ امپراطور بزرگ سلطان محمود غزنی به معراج ترقی رسید.

قصرها، مدرسه‌ها وتمدنی داشت که در آن ایام نظیر نداشت، منارهای غزنی که بعد از آن همه خرابی هنوز برجاست عمارت غزنی را نشان می‌دهد، میان این دو منار بازار گوهر فروشان بود، این شهر قشنگ و زیبا که گویا عروس آسیا بود به دست سلطان علاء الدین جهانسوز با خاک برابر شد، علاء الدین برای انتقام کاکای خود با بهرام شاه غزنوی جنگ کرد، و غزنی را متصرف شد.

علاء الدین حکم داد تمام اهل غزنی را بکشند وآن شهر زیبا راکه غزنویان سال‌ها زحمت کشیده و به آن عظمت رسانده بودند طعمهٔ آتش ساخت، هفت شبانه روز در شهر غزنی آتش و قتل دوام داشت، اگر چه بدبختی، غزنی را چند سال قبل از از جهانسوزی علاؤ الدین استیلا کرده بود، اما نه چنان بود که از دست علاء الدین دید، در عهد ارسلان صاعقهٔ بزرگی بر غزنه فرو آمد و آن‌را به آتش کشید در همان عصر سلطان سنجر غزنی را تصرف کرد و به بهرام شاه سپرد وچندین مرتبه غزنی دست بدست شد تا آن‌که در سال ۵۴۴ هجری به دست جهانسوز تماما خاکستر شد، در هنگامیکه جلال الدین منکبرتی خوارزمشاه» غزنی را در تصرف داشت چنگیز حمله آورد و او را

شکست داد، «وارگوتای» پسر چنگیز بر آن استیلا یافت، شهر را تسخیر و قسمتی از اهالی را قتل عام نمود و قسمتی را به اسارت برد.این بطوطه، غزنی را وقتی دیده که به دست امیر حسین کرت بود، در سال ۸۰۴ هجری تیمور بر آن دست یافت، از عمارت قدیم غزنی به جز مقبره‌های سلطان محمود و سلطان مسعود و دو مناره دیگر آثاری باقی نمانده است، وقتی انگلیسها بر غزنی دست یافتند «لارد الن» دروازه‌های آرامگاه سلطان محمود را به اشتباه آن‌که دروازه‌های سومنات است در سال ۱۸۴۲ میلادی برکند و با خود به هندوستان برد، اما امروز ثابت شده که دروازه‌های اصلی آرامگاه سلطان محمود بوده واثری از صنعت هندی در آن‌ها دیده نمی‌شود و افسانه‌های معروف دروازه‌های صندل که در بین اهالی شهرت دارد از همین جا نشئت کرده است.

از جمله شهرهای تاریخی که اینک نامی از آن‌ها نمانده

۱ ـ طالقان:

نام دو شهری که یکی در خراسان بین مرو رود و بلخ به فاصلهٔ سه روزه راه واقع است، و اصطخری دربارهٔ آن می‌گوید: «طالقان از بزرگترین شهرهای خراسان است و آن شهری ایست در زمین هموار که بین آن و کوه به اندازهٔ یک تیر رس فاصله می‌باشد و دارای رود خانه و دو باغ بزرگ است، و مساحت آن سه برابر شهر بلخ است که به نام طالقان مرو رود یاد می‌شود.

دیگری شهر و قریه ایست در ولایت قزوین (ایران) که به آن

طالقان قزوین می‌گویند و صاحب بن عباد (ازین شهر بوده)

۲ـ فاریاب:

شهر مشهوری است در خراسان که جز ولایت جوزجان در نزدیکی بلخ و غرب دریای جیحون واقع بوده و امروز نام یک ولایت است که مرکز آن ولایت در میمنهٔ جوزجان قرار دارد.

۳ـ جوزجان:

اسم منطقه‌ی وسیع است از مناطق بلخ در خراسان که بین بلخ و مرو رود واقع شد ه و فاریاب از جمله شهرهای آن است. جوزجان در سال ۳۳ هجری از طرف لشکر اسلام فتح شد و در سال ۱۲۵ هجری یحیا پسر زید بن علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب(ع) در این شهر به شهادت رسید. و امروز اسم جوزجان بر منطقهٔ شرقی از مناطق فاریاب اطلاق می‌گردد.

۴ـ زرنج:

پایتخت و شهر معتبر قدیم سیستان بوده، بعضی‌ها تصور کنند که دو شک موجود همان زرنج تاریخی است. زرنج در قرون وسطی خیلی مهم بوده، در سال ۳۰ هجری ربیع ابن زیاد الحارثی به آن حمله کرد ولی با حکمران آن صلح نمود، در سال ۳۳ هجری که عبدالرحمن بن سموره مقرر شد حکمران آنرا در ارک آن محاصره کرد، وقتی زرنج مستحکم بود و خندقی بدور خود داشت و نیز دارای پنج دروازهٔ آهنین بود، قصر یعقوب و برادرش عمرولیث صفاری فرمان روای بزرگ افغانستانی در زرنج بوده، عمرو در درون شهر عمارتی برای

خزانه ساخته بود که آن را «ارک» می‌خواندند، بازارها و عمارت و آب‌انبار آن شهرت داشت، بناهائی را که این دو شهریار بزرگ افغانستان، در زرنج ساخته بودند، جغرافیانویسان قرن دهم تعریف کرده‌اند.[۴۹]

زندگی سیاسی

پس از آنکه دولت‌های اسلامی ضعیف شد، بزرگترین و گسترده‌ترین نفوذ وتسلط بیگانه در افغانستان نفوذ و سلطهٔ انگلیس‌ها بود تا آن‌که در سال ۱۲۴۰ هجری برابر ۱۹۲۱ میلادی افغانستان استقلال خود را باز یافت.....

انگلیسها با حس توسعه‌طلبی و طمع بی‌اندازه وجهان خواریی که داشتند درنزدیکی افغانستان بر شبه قارهٔ هند مسلط بود، و پیوسته در فکر گسترش نفوذ خود در افغانستان و در آوردن آن کشور را زیر سلطهٔ استعماری خویش بود.

زمامداران نابخردانه و ضعیف النفس افغانستان، که از اداره کشور ناتوان بودند، در تمام امور سیاسی خارجی و شئون اقتصادی، از حکومت هند بریتانوی، رای و نظر و دستور می‌خواستند. و چه‌بسا که، برای سرکوبی جنبش‌های داخلی و نابودکردن رقبای حکومت خویش، از آنان طلب یاری و کمک می‌کردند. یا خود انگلیس‌ها زمامداران صاحب نفوذ و خودفروخته‌ی را کمک و پشتیبانی می‌کرد تا او را مطیع فرمان خویش ساخته و از این راه نفوذ خود را در

افغانستان گسترش دهد، و به هدف استعماری خویش برسد و در هر صورت انگلیس‌ها از فرستادن کمک به زمامداران، خودداری نمی‌کرد و حتی اگر کسی از آنان طلب یاری هم نمی‌کرد، و زمامدار خود فروخته و مزدوری نیز پیدا نمی‌شد که وسیلهٔ کار آنان قرار گیرد، انگلیس‌ها از دخالت مستقیم نظامی و فرستادن نیرو و اشغال بعضی مناطق افغانستان ابائی نداشتند، زیرا با اشغال افغانستان هم آرمان توسعه‌طلبی شان تا حدی تحقق می‌یافت و هم جلو گسترش نفوذ روس‌ها را میگرفت. که آن‌ها نیز پس از اشغال ترکستان غربی و تمامی سیبریا، در فکر گسترش نفوذ و اشغال مناطق بیشتر بودند، روس‌ها پس از آنکه مناطق بسیار وسیعی در حدود مرزهای افغانستان را ضمیمه خاک روسیه ساختند کوشیدند تا سر حد امکان خاک افغانستان را نیز به بلعند.

پس از رانده شدن انگلیس‌ها از افغانستان، نفوذ روس‌ها دومین نفوذ بیگانه در آن کشور است. پس از آن‌که انگلیس در جنگ شکست خورد و استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت توسط هواخواهان و طرفدارانی که در افغانستان داشت نفوذ استعماری آنان وسیع‌تر وگسترده‌تر از هر کشور دیگری، باقی ماند، زیرا بیرون رفتن اردوی اشغال گر به معنای نابودی استعما رنیست، و نابودی تسلط نظامی با بودن سلطهٔ استعماری تغییری در اوضاع ایجاد نمی‌کند و چه بسا که این خواستهٔ اشغالگران انگلیسی به نفع آن‌ها بود که از افغانستان بیرون روند چون از یک سو خواسته‌ها و آرزوهاشان بدون تحمل مشقت و تکلفات نظامی بر آورده می‌شد و منافع شان در افغانستان محفوظ می‌ماند، از سوی دیگر روسها مخالف نفوذ انگلیسیها درافغانستان بودند و ترسناک از سلطهٔ آنان در نزدیکی مرزهای

خویش، زیرا انقلاب سوسیالیستی در آن کشور تازه به وقوع پیوست و رهبران جدیدی که در انقلاب زمام امور را به دست گرفته سرگرم سرو سامان دادن به وضع اشفتهٔ پس از انقلاب بودند، و وضع داخلی روسیه ثبات چندانی نداشت زیرا از یک سو در اثر انقلاب بسیاری از مناطق و شهرها از هم جدا و به زور تابع سلطهٔ امپراطوری روس شده بود که ساکنان این شهر پیوسته در فکر جدائی و خواهان استقلال بودند، ودر پی فرصت این کار، و هر وقت ضعف حکومت را درک می‌کردند، و فشار اسلحه را که مدتها بر آنان حاکم بود، کمتر می دیدند، سر به شورش و نا ارامی بر می‌داشتند، روسها برای بقای سلطهٔ استعماری و گسترش و وسعت بخشیدن دولت جدید ودست یابی به منافع وعده‌های می‌دادند و سپس آنرا نقض می‌کردند، و مردم دوباره به جنگ بر می‌خواستند و حکومت با قدرت زور و اسلحه بار دیگر آنان را به اطاعت و تسلیم وامی داشت، و علاوه براین نتایج دیگر انقلاب از قبیل عقب ماندگی‌های اقتصادی و گرفتاری‌های اجتماعی و اختلافات فکری نیز باعث بروز اغتشاش می‌شد، که بیشترین این شورشها در شهرهای مسلمان نشین بود و بزرگترین حرکت‌ها و مخالفت‌ها در نزدیکی‌های مرز افغانستان واقع می‌شد چون انور پاشاه در انجا آمده و انقلاب ضد استعماری را رهبری می‌کرد تا در سال ۱۳۴۱ هجری برابر ۱۹۲۲ میلادی به شهادت رسید، روی این جهت روسها از نزدیک شدن انگلیس درین حدود که طبعا باعث ازدیاد شورشها می‌شد نگران بودند و انگلیسها نیز برخورد مستقیم با روس رابه نفع خود نمی‌دیدند.

پس از آنکه اوضاع در روسیه و مناطق زیر نفوذ آن به نفع کمونیسم استقرار یافت تلاش در درجهٔ اول خدمت به منافع و مصالح روس بود

و در ثانی رقابت با دشمنان سیاسی کمونیسم.

در اثر این کوششها در سال ۱۳۵۱ هجری برابر با ۱۹۳۲ میلادی، در افغانستان حزب دموکراسی تاسیس گردید ولی نفوذ این حزب فقط در بین همان افرادی که تحت تاثیر مرام کمونیستی بود محصور مانده و در بین توده راه نیافت زیرا افغانستان از سرنوشت مسلمانان آنسوی مرز خویش آگاه بودند و از شکنجه عذاب، محرومیت، ذلت، بی سروسامانی، هتک حرمت وآبرو و نابود شدن مقدسات دینی آنان دست دولت شوروی می‌دانستند و گذشته از این قبایلی از افغانستان با مسلمانان مظلوم آنسوی مرز که آن همه مصائب را تحمل کرده بودند رابطه و پیوند قومی داشتند.

هر چند برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم اهمیت تبلیغات و دعوتهای دشمنان کمونیسم را نمی‌توان انکارکرد ولی چون عقیده ی ما بر این است که آنان از وقایع و حوادث موجود، برای تامین اغراض سیاسی و تحقق آرمانهای توسعه‌طلبی خویش بهره برداری می‌کنند و با وجود وسیله قرار دادن، دشمن وضع موجود را، جهت تبلیغ علیه کمونیستم، حقیقت مطلب ـ که همان استعمار شدن ملت هاست ـ برجای خود باقی میماند، لذا ما به این تبلیغات ارزشی قایل نیستیم، چه آنان دعوت گران استعماراند و یاران داخلی شان نیز تبلیغ ومروج گفته‌های آنان ومجری نیات شومشان که با همهٔ این تبلیغات آنچه در واقع امر به ما می‌رسد همان زیر سلطه قرار گرفتن ماست.

در سال ۱۳۵۹ هجری برابر با ۱۹۳۹ میلادی هنگامیکه جنگ جهانی دوم آغازگردید روسیه با انگلیس‌ها به توافق رسیدند که علاوه بر جنگ‌هائی که دارند و درگیر آنند که انظار جهان متوجه آن است و مردم در فکر حل مشکل آن، در افغانستان رقابت و جنگی نداشته

باشند...

وقتی جنگ‌ها پایان پذیرفت رقابت و ضدیت بین دو «اردوی» استعمارگر به شدیدترین صورت آن وجود داشت، و هرکدام می‌کوشید تا منطقه‌ای را زیر نفوذ خویش آرند، ولی به سبب رفتار خشن وناروایی که روسها با مسمانان ساکن «قرم» و شهرهای قفقاز کرده بودند و آنچه که مسلمین از دست متعصبان کمونیستم با سرمایه داران در بلعیدن مردم پیوسته اتفاق دارند، و مصلحت را برتر از اندیشه ومکتب شان می‌دانند، نفوذشان اندک و ناچیز وتبلیغاتشان بی تاثیر بود، البته وسائل تبلیغات روسیه در آن زمان ضعیف بود و قدرت چندانی نداشت ولی چون نزدیک مرز افغانستان قرار داشت امکان تبلیغات کمونیستی درافغانستان آسان بود.

چیز دیگری که باعث جلوگیری از نفوذ کمونیستم در افغانستان شد، تبلیغات ضد روسی انگلیسها بود که برای حفظ منافع خویش با وسائل بسیار مجهز علیه کمونیسم تبلیغ می‌کردند، هر چند حق می‌گفتند تا باطل دیگری را رواج دهند.

از جنگ دوم جهانی مسلمانان فائدۀ بسیار بزرگ دیگری نیزکسب کردند، و آن که اختلاف سوسیالیسم و نظام سرمایه داری فقط اختلاف سیاسی و ظاهری است و هر وقت امکان دارد با هم اتفاق کنند و تنها مصلحت استعماری معیارکارشان است، چنانکه در افغانستان دوران جنگ، مصلحت مشترک، هر دو گروه را متفق ساخت...

پس از آن که در روسیه قدرت به دست، خروچف افتاد، میان روسیه و افغانستان همکاری و دوستی نزدیکی مثل برداشتن نخستین گام در راه برطرف کردن موانع از سر راه تبلیغات روسی در افغانستان

و آزاد گذاردن گسترش کمونیسم در کشور، آغاز گردید.

خورچف اهمیت و ارزش موقعیت افغانستان را به خوبی می‌دانست که از نظر ثروت‌ها و ذخائر معدنی و طبیعی بسیار غنی و دارای میوه‌هایی است که نه در روسیه و نه در مناطق اشغالی آن پیدا می‌شود، و از نظر نظامی و سوق الجیشی این کشور نزدیک به جنوب و مناطق گرم سیر است که روسها همواره کوشیده‌اند و در آن‌جا نفوذ پیدا کنند و تازه محصولات این مناطق در روسیه نیست و روسها سخت بدان نیازمند هستند بهره‌مند گردند. البته منظور از جنوب در قدم اول همان قسمت‌های مرزی شبه قاره هند بود که پاکستان و هند آن روزها بر سر آن نزاع و اختلاف داشتند. روسیه می‌خواست درین نزاع دخالت کند وخود را درگیر ماجرائی سازد تا زمینهٔ خوبی برای رشد کمونیسم پیدا نماید...

روس‌ها در این ماجرا گروهی را تایید و یاری می‌کردند، و دسته‌ئی را نیرو می‌دادند، و مدد می‌نمودند تا از این راه بتوانند هواخواهانی پیدا کرده در منطقه جای پای بازکنند و آنگاه مردم را کم کمک بسوی اندیشه کمونیستی بکشند ومنطقه را به آسانی به بلعند و یا لااقل دولتی در آن‌جا به وجود آوردند که بر محور اندیشهٔ روسها بچرخد از طرفی در اثر همسان بودن اندیشه کمونیستی، و بین دو دولت بزرگ روسیه و چین تفاهم برقرار بود. دو دولت جهت گسترش نفوذ کمونیسم در افغانستان بنای همکاری گذاردند وهر دو کشور به افغانستان یاری وکمک کردند که در نتیجهٔ این کمک‌ها جاده‌های چندی ایجاد شد و راه‌های کوهستانی آباد گردید وخطوط ارتباطی گسترش یافت، که البته در ساختن همهٔ این‌ها مصالح کمونیست‌ها درنظر گرفته شده بود نه نفع مردم افغانستان.

صد راعظم وقت افغانستان محمدداودخان با روس‌ها بسیار اظهار دوستی و همکاری می‌کرد.از آن‌جائیکه دولت افغانستان پیوسته می‌کوشید تا سیاست بی طرف مثبت و عدم تعهد خود را حفظ نماید، از سوی همه کشورها به او کمک می‌شد ولی چون کمک‌های روسیه از همه زیادتر بود در نتیجه نفوذ آن در افغانستان از همه بیشتر. چنانکه در برنامه پنج سالهٔ ۱۹۶۲-۱۹۶۷ افغانستان مبلغ ۶۳۲ ملیون دلار کمک از روسیه دریافت کرد که این رقم ۶۵٪ از مجموع کمک‌های تمامی کشورهای دیگر را تشکیل می‌داد در صورتیکه مجموع کمک آمریکا ۲۳٪ از مجموع کمک همهٔ کشورها می‌شد.

در همین زمان: در سال ۱۳۵۸ هجری برابر ۱۹۶۵ میلادی قرارداد ده ساله‌ای با چین به امضاء رسید که به موجب آن ۲۸۰ ملیون دلار به افغانستان داده شد ونیز با انعقاد پیمان دوستی با هند ارتباط بین هند و افغانستان برقرار گردید و هم چنین با دولت بریتانیا و کشورهای دیگر.

همکاری روس‌ها با افغانستان هم‌چنان ادامه پیدا کرد، روس‌ها فرودگاه کابل را ساختند، نیروهای نظامی افغانستان، به خصوص نیروی هوایی را مسلح نمودند، برای ساختن نهر و آب رسانی به مزارع کمکهای فنی و مادی کردند و مجموع کمکی که روس‌ها دراین اواخر به افغانستان کرده به ۷۵۰ ملیون دلار می‌رسد که بیشتر آن برای بهتر ساختن راههای ارتباطی خراب شده است. تا روسیه در صورت ضرورت و هنگام نقل و انتقالات نظامی از آن استفاده کند.

پس از آن‌که در شبه قاره‌ی هند کشور پاکستان ایجاد گردید و بین دو کشور بزرگ کمونیستی: چین و شوروی اختلاف افتاد، افغانستان درنظر روس‌ها بیش از پیش اهمیت یافت و به کمک‌های خویش به

این کشور افزود که در نتیجهٔ همین کمک‌های سخاوتمندانه است که نفوذ روسیه در افغانستان فعلی بسیار گسترده است.

البته نفوذ کمونیسم درافغانستان طوری نبود که آمریکا در مقابل آن بی توجه باشد. آمریکا در همان اوایل جهت رقابت با روسیه روی این منطقه انگشت نهاد و کوشید تا از پس موسسه‌های تبلیغی منطقه را به چنگ خویش بگیرد تا شاید از طریق بنای این موسسه‌ها بتواند جای پایی در آن کشور باز نماید و نفوذ خویش را گسترش دهد.

ولی مردم افغانستان که ۹۹٪ آن مسلمان است نمی‌توانست اجازهٔ ورود دستگاه تبلیغی بیگانه را به کشورشان بدهد، که باعث گسترش نفوذ آمریکائیان شود، از این رو آمریکا به راه دیگری توسل جست و آن آن‌که موسسه‌ای به نام «بشردوستی» درافغانستان تاسیس کرد، تا به وضع فقرا و معلولین رسیدگی کند و ساختمانهای زیادی جهت این کار ساخته شد. موسسه کارش را از آموزش و نگهداری افراد معلول آغازکرد، ولی دیری نگذشت، که ساختمان کلیسایی، درکنار عمارتی که معلولین در آن نگهداری می‌شد، کشف گردید، دولت در اثر فشار ملت چاره‌ای جز این نداشت که از آمریکا بخواهد آن کلیسا را خراب کند و همچنین هم شد. بدین سان درین رقابت از آمریکا در مقابل کارگزاران روسی ضد آمریکایی شکست خورد.

پس از ویران ساختن کلیسا آمریکا کمک‌های صحی و فرهنگی را که به افغانستان وعده داده بود متوقف ساخت که این نیز به سود مبلغان کمونیسم تمام شد.

پس از آن‌که بین روسیه و ایالات متحده‌ی آمریکا بر سر بسیاری از مسائل جهان تفاهم ایجادگردید و ترس تصادم و برخورد میانشان از بین رفت، همهٔ ابرهی که فضا را پوشانده بود، پراکنده و برطرف گردید

تا روس‌ها هر چه نمایانتر بدرخشند، چون رقابت بین آمریکا و روسیه تنها بر سر ماندن در خاک افغانستان نبود، زیرا مسلمانان این کشور نسبت به آنان بی تفاوت نبودند و از دور ناظر کارهای شان. گویا که این بیگانگان بر سرزمینی غیر از سرزمین آن‌ها آمده‌اند و یا این خاک فقط به خاطر جنگ و کشمکش دو بیگانهٔ استعمارگر به وجود آمده است.

در نتیجهٔ جهل و ناآگاهی و بی بندوباری و راحت‌طلبی و دوری گزیدن از زندگی و تسلیم شدن بـه وضـع مـوجود و فـرار از چـنگ مشکلات سیاسی و اقتصادی کشور که سراسر زندگی افغانستانی‌ها را فرا گرفته و نیز فقر روز افزونی که همه را در طلب لقـمهٔ نـانی بـرای زندگی سرگردان ساخته است. افغانستانی‌ها از مسایل و سیاست‌های جهان، یا ناآگاه‌اند و یا در پی بدست آوردن مصالح مـادی و مـنافع شخصی خویش و چنین است که همیشه رقـابت‌ها و درگـیری‌های اندک از دو طایفه بروز می‌کرد و کـارگزاران و عـمال اسـتعمار ازیـن نفاق‌ها به نفع خویش بهره‌برداری می‌نمودند و هر کدام از طوایـف رقیب برای کوبیدن دیگری سر تسلیم به پیش بیگانه خم می‌کردند.

ولی مسلمانان بیدار و علمای راستین که هیچگاه تن به سکـوت نمی‌دهند در هر شهر و دیاری نیکان و مصلحان را به یاری خواسته و اسلام راستین را آنسان که خدا فرستاده و پیامبر خـواسـته است بـه مردم معرفی می‌کردند و در این راه با تحرک و نشاطی همچون یاران بزرگوار پیامبر گام بر می‌داشتند.

اینان جوانان مسلمان را که در سال ۱۳۷۸ هـجری بـرابـر ۱۹۶۷ مـیلادی هـمراه بـا عـلمای دیگـر چـونان مـحمدیونس خـالص، و عبدالرزاق باریس، مـلابن‌زیر و خـدایـانور، نـخستین هسـتهٔ نـهضت اسلامی را تشکیل می‌دادند، یاری کـردند، کـه ایـن هـمکاری طـبق

نقشه‌ای صورت گرفت که بر اساس آن تربیت و تعلیم را در کشور بر مبنای اسلام قرار دهند و از اسلام در برابر عمال آمریکا و یا جاسوسانی که حزب دموکراسی کمونیستی در همه جا فرستاده بود، نیروئی بسازد چنانکه اینان در هنگام جنگ هند و پاکستان نقش مهمی برای رسوا ساختن روس‌ها داشتند، جاسوسان روسی راکه در یک پروژهٔ آب رسانی در افغانستان کار می‌کردند، و با استفاده از این پوشش از طرق افغانستان به هند اسلحه می‌فرستادند هنگام نقل سلاح از خاک افغانستان دستگیر ساختند، و نیز «با منهاج الدین گهیز» مدیر جریدهٔ «فجر» که در کابل نشر می‌شد همکاری و یاری داشتند این گروه با امکانات بسیار اندکی که داشتند، تلاش و کوشش زیاد می‌کردند، افکار و اندیشه‌های خویش را با دست روی کاغذهای ساده می‌نوشتند و در خفا پخش می‌کردند ـ چه بسیار فاصله است بین این امکانات اندک، و امکاناتی که دولت‌های بزرگ در اختیار کار گزاران خویش قرار می‌دهند و حکومت نیز تحت فشارهای سیاسی در مقابل کارهای آنان ساکت است.

ولی حق در همه‌وقت و همه‌جا یاور و پشتیبان دارد، این گروه به زودی نیرومند شد، و با کمونیست به مقابله و رو در رویی پرداخت و یا شاید توطئه دولت آنان را به جنگ با کمونیست‌ها عمدا کشانید، تا پیش از آنکه پایه‌های آن قوی گردد و ریشه بگیرد نابودشان سازد، به هر صورت، در جنگی که در میان این دو گروه درگرفت مسلمانان در اثر شجاعت و استقامت یاران خویش کامیاب و پیروزمند گردیدند که این پیروزی، جرئت بیشتری به آنان بخشید.

کمونیست‌ها که بسیار ترسیده بودند، همه صف واحدی تشکیل داده و تمام نقشه‌ها و طرح‌های خویش را بکار برده و مسلح شدند، تا

روز ۳۰ حزیران ۱۹۷۰ میلادی - ۱۳۹۰ هجری، تمام گروه مسلمانان را به‌کلی نابود سازند. ولی در هنگام جنگ، ملت افغانستان، گروه مسلمانان را یاری کرد و در نتیجه ۱۷۰ نفر از کمونیست‌ها در میدان زخمی شدند، و بقیه فرار کردند و دل‌شکستگی و نامرادی آنان را فراگرفت.

کمونیست‌های طرفدار چین که رفقای دیروز دشمنان امروز طرفداران مسکو بودند برادران هم‌عقیدهٔ خود را یاری کردند تا سرکها را اشغال کرده و اظهار قدرت نمایند، ولی اینان نیز به همان نتیجه رسیدند که عمال مسکو رسیده بودند، تجربه و نقشه‌شان بی نتیجه ماند و آرزوشان به خاک سپرده شد، و پس از این درگیری‌های اخیر کمونیست‌ها هر روز در هر جا و در انظار مردم مورد ضرب و جرح مسلمانان قرار می‌گرفتند.

مسلمانان در سال ۱۳۹۳ هجری برابر با ۱۹۷۳ میلادی در انتخابات مجلس دانشجویان دانشگاه کابل ۴۴ چوکی را بدست آوردند که این باعث نارضایی همهٔ دشمنان اسلام شد، چه کمونیستی و چه سرمایه داری و چه فرنگی مآبانی که ادعای پیشرفت دارند و خود را حامل لوای تمدن می‌دانند - این کارها باعث شد که مسلمانان کوشش‌های خویش را یک جهت سازند و نیروهای خویش را متمرکز کنند و صفوف خود را قوی و فشرده سازند که در نتیجه این تلاش‌ها گروه‌های زیر تشکیل گردید:

۱ - گروه جوانان مسلمان در دانشگاه کابل.

۲ - جمعیت علماء محمدیه.

۳ - جمعیت خدام الفرقان.

کمونیستها از خطری که آنان را تهدید می‌کرد آگاه شدند و از

پیشرفت روز افزون نیرو و جرات نهضت اسلامی به هراس افتادند، لذا در پی آن شدند تا نقشۀ سرنگونی دولت را بکشند، با آنکه دولت از آن‌ها حمایت و جانبداری می‌کرد، و تظاهرات‌شان را پشتی بانی می‌نمودند. و بر مسلمانان سخت می‌گرفت و هرگونه تظاهراتی از جانب آنان را ممنوع قرار می‌داد.

چنانکه دولت در حادثۀ ترور منهاج‌الدین گهیز و پسرش که در سال ۱۹۷۲ میلادی برابر با ۱۳۹۲ هجری به وقوع پیوست کاملاً سکوت اختیار کرد، در حالی‌که کمونیست‌ها در قتل وی و همکاری با سفیر روسی که همراه با مستشاران نظامی، کشور را ترک کرده بود، متهم بود... حادثه ترور در یک شامگاهی به وقوع پیوست و دولت چنان آرام طومار قضیه را در هم پیچید که گویا هرگز خبر مهمی نبوده است. هر چند نظام پادشاهی به عنوان مانع و دشمن گسترش نفوذ نهضت اسلامی شناخته شده بود و هم می‌خواست به واسطۀ کمونیست‌ها نهضت اسلامی را در هم بکوبد ـ چنانکه هنگام وقوع کودتای داودخان تعداد زیادی از جوانان نهضت اسلامی در توقیف بسر می‌بردند ـ اما حکومت داودخان که به دنبال آمد به خاطر جلب حمایت تودۀ مردم خود را زیر پوشش دین قرار داد...

کمونیستها دانستند که در دست گرفتن قدرت حکومت بهترین راه برای در هم کوبیدن نهضت اسلامی است، زیرا با وجود طرفداری دولت ظاهرخان، ضعیف ناتوان باقی مانده بودند. و نیز به خوبی فهمیده بودند که اسلام بزرگترین مانعی است که جلو گسترش نفوذ کمونیسم و سرمایه‌داری را یکسان می‌گیرد، لذا کوشیدند تا هر چه زودتر نهضت اسلامی را نابود سازند تا مبادا قدرت و زمامداری به دست آنان بیفتد. و با حرص تمام در راه کسب قدرت از مسلمانان

پیشی گرفتند، و زمینهٔ سیاسی در منطقه نیز مناسب بلکه کاملا به نفع آن‌ها بوجود آمده بود.

تفاهمی که بین مسکو و واشنگتن به وجود آمد خطر هر گونه برخورد بین آن دو قدرت را در منطقه برطرف ساخت چنانکه مسئلهٔ نابود ساختن نهضت اسلامی به کمونیستهای روس محول گردید، این از یک سو، از سوی دیگر پی‌آمد حتمی و ضروری جنگ پاکستان و هند، تغییری در وضع افغانستان را ایجاب می‌کرد، چون افغانستان مرز موجود بین دو کشور پاکستان و افغانستان را با دید دیگری می‌نگرد و مناطق پشتون و بلوچ‌نشین را که در خاک هر دو کشور است ـ از آن خود می‌داند.

روس‌ها می‌خواستند به این بهانه ضربت دیگری از طریق زمامداران جدید افغانستان، بر پاکستان وارد آورند و همین بود که داودخان را بر سریر قدرت نشاندند.

اسلام در مسائل جامعه و سیاست و اقتصاد، دارای نظام و نظریهٔ خویش است و مخالف همهٔ نظام‌های دیگری که ساختهٔ دست بشر و پرداختهٔ قلم‌های صاحب هوسان و مصلحت‌خواهان کمونیستی و یا سرمایه‌داری است، اسلام دشمن تمامی این‌ها است و شدیدتر او دشمنی ساختگی و ظاهری بین سرمایه داری و کمونیزم، زیرا ممکن است مصالح مشترک آن دو نظام را با هم به توافق برساند تا برتری و سلطهٔ آنان بر دیگران حفظ شود.

مکتب سرمایه داری که فقط دراندیشهٔ آزادی بی حد و مرز و بی قید و شرط فردی است و آزادی فردی را برتر از همه چیز می‌داند...

اسلام دومرکز بزرگ و عمده داشت که یکی در مصر بود و دیگری در پاکستان [۵۰] دو قدرت نظامی جهان درخفا با هم اتفاق کرده بودند تا این

دو مرکز را نابود سازند وقتی مرکزی به دست یکی از نیروها نابود می‌شد. دیگری از سرشوق دست او را می‌فشرد و خوشحال می‌گردید.

پس از انقلاب ۱۹۵۳ میلادی که بر اساس نقشهٔ نابود ساختن نهضت اسلامی با موافقت هر دو بلوک نظامی به وقوع پیوست و در سال ۱۹۵۴ و پس از آن در سال ۱۹۵۵ پایان گرفت.

مرکز اول اسلامی ضعیف و محدود گردید و دانشگاه الازهرا به صورت دانشگاهای دیگر در آمد که علمای آن فقط می‌تواند فتوایی صادر نماید که حاکم بخواهد و برگزیند هر گونه که باشد، و نیز کوشش دشمنان یک جهت شد تا دومین مرکز اسلامی را نابود سازد که روسیه درین امر مستقیما شرکت داشت و آمریکا نیز نقش خود را ایفا می‌نمود و همچنین انگلیس و اسرائیل و چین نقش‌های مشابه و هم‌گونی به شکل مثبت و یا منفی درین مورد ایفا نمودند که همه پشتیبان بزرگی برای هند بود.

پاکستان در اثر جنگ با هند که در آن شوروی مستقیما دخالت داشته و از هند حمایت می‌کرد، به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم گردید که قسمت شرقی بنگلادش نام نهاده شد ـ و قسمت غربی نام پاکستان را حفظ کرد ـ هر چند پاکستان به صورت یک جسم شکست خورده و نحیف از جنگ بیرون آمد، ولی توانست بعضی مراکز اسلامی را حفظ نماید و دشمنان اسلام به مقصد نرسیدند و ناچار در پی آن شدند تا ضربهٔ دیگری بر پیکر پاکستان آورند و این کار متعلق به افغانستان بود و بهانه به دست اینها، زیرا قبایلی در آن‌جا زندگی می‌کنند که در خاک هر دو کشور سکونت دارند و می‌شود این را بهانه‌یی برای ضربه زدن به پاکستان قرار داد.

بهترین راهی که برای کشاندن افغانستان به این طریق به نظر

می‌رسید به وجود آوردن حکومت نظامی بود که بدون مناقشه و مانع نفوذ کند و بی‌موافقت مجلس در کارها تصرف نماید و بدون در نظرگرفتن قانون دستور صادر کند و شالوده ریزیی چنین حکومتی توسط سردار محمدداود خان صورت گرفت او که یکی از افراد خانوادهٔ پادشاهی و پسرعمّ و شوهرخواهر محمدظاهرشاه بود و از همین رو برای حفظ مصالح کسانیکه با خاندان شاهی رابطه داشتند شخصیت او مهم و موثر به حساب می‌آمد. و او در موضع‌گیری در مقابل دین که دشمنان نابودی آن را می‌خواستند، بی‌تفاوت بود و نیز وی از جمله کسانی بود که به دوستی با روسها معروف بود و مسایل سیاسی را به خوبی می‌دانست و مدت ده سال پی هم شئون سیاست را اداره نموده بود، و مهم‌تر از همهٔ این‌ها آن‌که داود خان در تمام مدت حکومت خویش که صدر اعظم بود بر سر مسئلهٔ مرزی و قبایلی که در آن‌جاها سکونت دارند با دولت پاکستان تفاهمی نداشت که هدف کلی داستان نیز همین بود.

اما بین هند و افغانستان از دیرباز قرارداد همکاری و نوع دوستی وجود داشت که بدین صورت خط مسکو و دهلی توسط حاکم افغانی که دیدبان چنین امری بود، متصل می‌شد.

در صبحگاه سه شنبه ۱۷ جمادی الاخر ۱۳۹۳ هجری برابر با ۱۷ تموز ۱۹۷۳ کودتای افغانستان به سرکردگی داود خان اعلام گردید و او با آن‌که در نزدیک قصر پادشاهی با مقاومت شدید طرفداران شاه روبرو گردید، پیروز شد، رهبر کودتا در نخستین سخنرانی خویش خط مشی سیاسی خود را تشریح کرده و گفت: «افغانستان به هیچ پیمان نظامی، نخواهد پیوست، و به هر صورت یک کشور غیر متعهد باقی خواهد ماند، و این کشور خواهان روابط حسنه با تمامی

کشورهای جهان است، اما راجع به پاکستان یک مشکل سیاسی بین ما و آن کشور وجود دارد، و پاکستان تنها کشوری است که ما نتوانسته‌ایم در حل مشکل خویش با وی کامیاب گردیم.»

از همین جا انگیزه‌ئی که در پس کودتا پنهان بود، آشکار گردید، و به خصوص اگر آگاه باشیم که در همان زمان کوششهائی جهت خود مختاری درمنطقهٔ بلوچستان پاکستان که مجاور مرز افغانستان است از طرف قبایلی که بعضی‌هاشان در افغانستان و بعضی‌ها در پاکستان مقیم‌اند، جریان داشت.

انگیزهٔ دیگر کودتا که تا حدی آن را موجه جلوه می‌داد، فساد دستگاه اداری و رواج رشوت‌خواری بی اندازه در دوایر دولتی بود که حکومت راز درون تهی ساخته بود، داود خان در اولین نطق خود راجع به این موضوع سخن گفت که البته این چیزی است که هرکسی قدرت را تازه به دست بگیرد ازین قبیل حرفها دارد.

حکومت داود خان اعلان کرد موسی شفیق صدر اعظم سابق افغانستان، به جرم گرفتن مبالغ هنگفتی از ایران به عنوان رشوت، جهت دادن آب هلمند به این کشور محاکمه می‌شود.

رادیو هند نخستین مرکزی بود که خبر کودتا راگزارش داد، و رژیم جدید را به رسمیت شناخت و به دنبال آن روسیه که بعد از چهار ساعت از وقوع کودتا و پس ازگزارش رادیو دهلی خبر را پخش کرد و با وجود آنکه روسیه در امثال این مورد در شناختن حکومتهایی که بدنبال کودتا به وجود می‌آید، عادتا اهمال کاری می‌کند، حکومت کودتا در افغانستان را بلافاصله برسمیت شناخت. و بدین‌سان سیاست دولت روسیه و هند در یک خط متواری وکنار هم در یک مسیر پیش می‌رفت.

اهمیت افغانستان برای روس‌ها بیشتر از هند است، زیرا افغانستان علاوه بر آنکه در شکست دادن پاکستان نیرومند است، و از طریق قبایل که دو دولت همسایه دربارهٔ آن‌ها منازعه دارد. یعنی روس‌ها می‌خواهند از طریق تجزیهٔ بلوچستان خود را به آب‌های گرم هندو نزدیک سازند چنانکه افغانستان نسبت به کشمیر و جامو ـ منطقهٔ مورد نزاع پاکستانی ـ و هند که همیشه قائم بوده حل آن برای هند کینه‌توز مشکل است، حساس است.

زندگی اقتصادی

۱ ـ زراعت:

افغانستان به عنوان یک کشور زراعی شناخته می‌شود، و با وجود آنکه زمین‌های قابل کشت آن بیش از ۱۹٪ مساحت کل کشور نیست حدود ۸۰٪ از ساکنان آن شغل کشاورزی دارند، سه‌چهارم زمین‌های قابل کشت در شمال کوه‌های هندوکش و اطراف دریای جیحون واقع شده است.

۲ ـ گندم:

یک ششم از مساحت زمین‌های قابل کشت در افغانستان گندم کاشته می‌شود و مساعدترین جاها برای کشت گندم وادی‌های کابل، غزنی، قندهار، مزار شریف، میمنه و هرات است.

۳ ـ جواری:

مساحتی که در آن جواری کاشته می‌شود در تمام کشور در حدود ۳۵۰،۰۰۰ هکتار است.

۴ ـ جو:

جو نیز در مساحتی به اندازۀ جواری کاشته می‌گردد، اما در منطقه‌های مرتفع کم حاصل.

۵ ـ برنج:

زمین‌هائی که قابل کشت برنج است، تقریبا ۱۸،۰۰۰ هکتار می‌باشد. علاوه براینها انواع حبوبات دیگر از قبیل: عدس، باقلا و... و غیره نیز در افغانستان کاشته می‌شود.

۶ ـ نی شکر:

در بسیاری از مناطق کشور ـ به خصوص نواحی جنوبی ـ کاشته می‌شود.

۷ ـ لب لبو:(چغندر)

دولت درکاشتن این محصول کوشش فراوان می‌کند و به اندازۀ پخته که از محصولات عمده‌ی کشور است ـ بدان اهمیت قائل است، «لب لبو» افغانستان دارای مواد قندی بسیار زیاد است.

۸ ـ زیتون:

بسیار کم و در بعضی مناطق پیدا می‌شود. که مشهورترین نقطۀ آن

«پکتیا» جنوب ولایت کابل است.

۹ـ انگور:

در افغانستان بیش از هفتاد قسم انگور پیدا می‌شود و نیز انواع زیاد دیگری از میوه‌ها که مهترین آنان عبارتند از: زرد آلو، سیب، هلو، آلو، گیلاس، انجیر، آنارو...

دو سوم از زمین‌های قابل کشت در افغانستان آبی و بقیه للمی «دیمه» است که توسط باران آب می‌خورد، و نیز جوز و پستهٔ خودرو و کوهی در آن کشور وجود دارد.

پرورش چار پایان

حدود ۵ ٪ از مساحت کل کشور را چوپانان فرا گرفته‌اند که چارپایان زیادی را نگهداری و تربیت می‌کنند که در درجهٔ اول نگهداری اسب است که در نواحی شمال به خصوص «بلخ» و «بغلان» به کثرت دیده می‌شود. و در درجهٔ دوم نگهداری گوسفندان خوب و برگزیدهٔ قره‌قول دارای اهمیت است که پشم بسیار زیبا دارند. و علاوه بر اینها گوسفندان عادی نیز هست که به نام گوسفند عربی یاد می‌شود.

در نواحی بلخ و بغلان و هرات کرم ابریشم را نیز به سبک خاصی نگهداری می‌کنند و دولت برای بهتر ساختن نوع کرمهای افغانستانی نمونه‌هائی از ژاپن وارد کرده است، در وادی‌های افغانستان زنبور عسل زیاد است. ماهی، در بعضی از دریاها و رودخانه‌های افغانستان

پیدا می‌شود ولی بسیار کم و در مواد غذایی مردم افغانستان نـقش اساسی چندانی ندارد.

مهمترین محصولات زراعی افغانستان را از روی این جدول می‌توان بدست آورد:

۱ ـ گندم، که در سال، ۲/۲۸۰/۰۰۰ تن تولید می‌شود.
۲ ـ جواری، که در سال، ۷۰۰/۰۰۰ تن تولید می‌شود.
۳ ـ جو، که در سال، ۴۰۰/۰۰۰ تن تولید می‌شود.
۴ ـ برنج، که در سال، ۳۲۰/۰۰۰ تن تولید می‌شود.
۵ ـ پختهٔ خام، که در سال، ۹۵/۰۰۰ تن تولید می‌شود.
۶ ـ نی‌شکر، که در سال، ۴۵/۰۰۰ تن تولید می‌شود.
۷ ـ لبلبو، که در سال، ۴۴/۰۰۰ تن تولید می‌شود.
۸ ـ دانه‌های روغن دار، که در سال، ۵۰/۰۰۰ تن تولید می‌شود.
۹ ـ میوه جات، که در سال، ۳۱۰/۰۰۰ تن تولید می‌شود.
۱۰ ـ سبزیجات، که در سال، ۵۰۰/۰۰۰ تن تولید می‌شود.

مهمترین حیواناتی که در افغانستان تربیت می‌شود.

۱ ـ گوسفند عربی عادی در سال ۱۶/۰۰۰/۰۰۰ راس
۲ ـ گوسفندان قراقول عادی در سال ۵/۰۰۰/۰۰۰ راس
۳ ـ بز عادی در سال ۵/۰۰۰/۰۰۰ راس
۴ ـ الاغ عادی در سال ۲/۰۰۰/۰۰۰ راس
۵ ـ شتر عادی در سال ۳۵۰/۰۰۰/۰۰۰ راس
۶ ـ اسب عادی در سال ۲۸۵/۰۰۰ راس
۷ ـ قاطر عادی در سال ۲۰/۰۰۰ راس

افغانستان «کان» های زیادی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱ ـ طلا = که به نزدیکی قندهار و در بدخشان وجود دارد.

۲ ـ نقره = در درهٔ پنجشیر

۳ ـ کبریت = در هزارجات

۴ ـ نمک = در قانجان

۵ ـ فیروزه = در قندهار و جاجیدلک

۶ ـ لاجورد = در شمال افغانستان که از بهترین نوع لاجورد در جهان است و مرتفعات هندوکش، از سرب و مس و... مملو است چنانکه ذغال و مرمر نیز در بسیاری از مناطق موجود است، مقدار ذغالی که در سال استخراج می‌گردد به شش هزار تن بالغ می‌گردد.

کوشش برای یافتن «تیل» در این کشور جریان است و گویا نشانه‌هایی هم از آن بدست آورده‌اند و نیز برای بدست آوردن گاز طبیعی در مناطق مختلف، دولت دست به حفریاتی زده است.

صنعت

افغانستان از دیر باز صنعتی بوده و مهم‌ترین چیزهائی‌که در آن کشور ساخته می‌شود پارچه‌های پخته‌ای و پشمی و ابریشمی، و صنعت قالین بافی می‌باشد و نیز این کشور دارای کارخانه‌های تولید شکر، صابون، روغن نباتی، سنت و چرم سازی، شیشه سازی، گوگرد سازی، آجر پزی، و سردخانه‌ها جهت نگهداری میوه جات می‌باشد

و کارخانهٔ ندافی و امید آن می‌رود که این کشور در پیشرفت صنعت خویش ادامه دهد.

خطوط ارتباطی

کوهستانی بودن کشور، مشکل بزرگی بر سر راه ایجاد راه درین کشور است که ازین نگاه افغانستان بسیار عقب مانده می‌باشد، تا جائیکه هیچ خط آهنی در داخل آن کشور وجود ندارد با آنکه می‌دانیم از سوی جنوب خط آهن پاکستان در نزدیکی مرز آن رسیده و از سوی شمال خط آهن کشور ترکستان اشغالی ـ که زیر سلطهٔ روس‌ها است ـ به مرز آن وصل شده‌است ـ و نیز راههای خشکهٔ پخته کاری شده بسیار کم دارد و همیشه در ارتباط و حمل و نقل مواد از چارپایانی مانند اسب و شتر و خر و قاطر استفاده می‌کنند.

شرکت «آریانا» حمل و نقل هوایی افغانستان را به عهده دارد، و این کشور دارای دو فرودگاه بین المللی است که یکی در کابل و دیگری در قندهار می‌باشد و نیز هشت فرودگاه محلی دیگر درنواحی شمال و غرب و جنوب غربی و مناطق بلنددست و کوهستانی می‌باشد، مهمترین آنان عبارتند از:

فرودگاه مزار شریف، فرودگاه میمنه، فرودگاه هرات، و فرودگاه فراه و همچنین دو فرودگاه در بلندی‌های وسط کوه هندوکش نیز ساخته شده است.

قسمت اعظم حمل و نقل کالای افغانستان در جنوب از راه

پاکستان یا در شمال از راه ترکستان صورت می‌گیرد و مقداری هم از راه خشکه‌ئی که افغانستان را به ایران پیوند می‌دهد و نیز دره‌های کوهستانی که با کشمیر و تبت و چین وصل می‌شود.

پوست «قره قول» از مهمترین صادرات افغانستان است که تقریبا یک سوم قیمت تمام صادرات آن کشور را تشکیل می‌دهد و نیز صادرات دیگری از قبیل میوه جات خشک و تازه... و پسته و جوز موجود است.

واردات افغانستان عبارت است: پارچه، چای، شکر، پترول وسایل صنعتی، موتر، وسایل برق، شاید قیمت تمامی صادرات افغانستان به اندازهٔ نصف قیمت واردات آن باشد.[۵۱]

«والله هوالمسئول وحده، وهو عم المولی و نعم التصیّ»

۱۷ ـ محرم ۱۳۹۴ هجری

۹ ـ شباط ۱۹۷۴ میلادی

محمود شاکر

پی‌نوشت‌ها

۱ . کوه بابا سومین کوه معروف افغانستان و از نظر ارتفاع، چهارمین کوه دنیا است، کوه بابا در میان هزاجات از شرق به غرب کشیده شده، در ناحیت شمال آن، درهٔ بامیان و متفرعات آن و «یکاولنگ» قرار دارد، و در سمت جنوب آن، مناطق وسیع ده بهسود و پنجاب قرار دارد. قسمت اعظم این کوه که برجستگی خاصی دارد، میان سایرٌ کوههای اطراف همانند اژدهای عظیمی می‌ماند درمیان مارهای کوچک، این‌کوه از کوتل «آجه گگ» شروع و در کوتل «شاتو» ختم می‌شود و از آن به بعد به شاخه‌ها و متقرعات زیادی تقسیم می‌شود.
کوتل «آجه گک» معبری است بین «بهسود»» و درهٔ «کالو» و کوتل «شاتو» معبری است بین «پنجاب» و «یکاولنگ»
(مترجم)

۲ . «دلتا» قطعه خاک سه گوش شکلی که در مسیر رود به واسطه رسوب مواد سیلابی و دو شعبه شدن رود تشکیل میشود.(فرهنگ عمید)

۳ . «دلتا» قطعه خاک سه گوش شکلی که در مسیر رود بواسطه رسوب مواد سبلابی و دو شعبه شدن رود تشکیل میشود.(فرهنگ عمید)

۴ . امام ترمذی: نامش محمدبن عیسی بن سوره سامی بوغی است و کنیه‌اش ابوعیسی بوده، در سال ۲۰۹ هجری - ۸۲۴ میلادی متولد شده است. وی یکی از شاگردان امام بخاری است، در خراسان، عراق، حجاز سفر کرده و یکی از ائمه حدیث بوده که در حفظ حدیث ضرب‌المثل و نمونه می‌باشد. او در اواخر عمرش نابینا شد، در سال ۲۷۹ هجری - ۸۹۲ میلادی در ترمذ درگذشت.

۵ . رود هلمند، نه از هندو کش که از دره‌ها و دامنه‌های «کوه بابا» سرچشمه می‌گیرد، در

ابتدا از جانب شرق به سوی غرب کشیده شده، بعد به سوی جنوب غرب وانگهی به جانب جنوب کج می‌شود تا اینکه به منطقه سیستان می‌رسد.(مترجم)
۶ . از جمله دانشمندانی که به که به شهر سرخس منسوب اند:
۱ ـ عبدالله ابن سعید سرخسی که یکی از حافظین حدیث است، امام بخاری ۱۳ حدیث و مسلم ۴۸ حدیث از زبان او روایت کرده‌اند او کسی است که در سرخس سنت را ظاهر ساخت و در سال ۴۴۱ بمرد.
۲ ـ عبدالرحمن محمد سرخسی مکنّی به ابوبکر، فقیه مذهب حنفی که دو مرتبه بمقام قضاوت بصره رسیده و در سال ۴۳۹ هجری درگذشت.
۳ ـ احمد بن محمد ابن مروان ابن طبیب سرخسی که دارای دانش فراوان بوده و در بغداد امور حسبیه را بعهده داشته است در سال ۲۸۶ درگذشت.
۴ ـ اسماعیل بن ابراهیم سرخسی، دانشمند، فقیه وادیبی که کتا بهای چندی در مناقب امام شافعی(رض) تالیف نموده و در سال ۴۱۴ هجری وفات نمود.
۵ ـ محمد بن محمد رضی الدین سرخسی، یکی از بزرگان حنفی در علم فقه بوده، مدتی در حلب می‌زیسته، پس از آنکه مردم آن شهر با وی با عصبانیت رفتار کردند، از اینجا بد مشق رفت و در سال ۵۴۴ هجری بدرود حیات گفت.
۶ ـ محمد ابن احمد ابن سهل سرخسی، قاضی و از بزرگان حنفی بوده، مشهورترین کتاب او مبوط است که دارای ۳۰ جلد می‌باشد. وی در سال ۴۷۳ هجری بمرد.
۷ . دانشمندان مشهور و نامدار چندی بر این شهر نسبت داده شده‌اند:
۱ ـ اسماعیل ابن حسین‌ابن عبداله بیهقی، مکنّی به ابوالقاسم یا ابامحمد است. او که زاهد و فقیه حنفی بوده، دربارهٔ مذهب حنفی کتابهای چندی نوشته است تا در سال۴۰۲ وفات یافت .
۲ ـ احمد بن حسین ابن علی بیهقی مکنّی به ابوبکر، یکی از ائمه حدیث و شافعی مذهب بوده که امام الحرمین دربارهٔ او گفته: هیچ شافعی مذهبی نبوده مگر آنکه شافعی دیگری بر او برتری داشته مگر بیهقی که حق منت و برتری بر همه دارد زیرا کتابهای زیادی به پشتیبانی از مذهب و تائید رأی خویش نوشته است از جمله مصنفات او «سنن کبری» در ده جلد و «سنن صغری» و «دلائل نبوت» و «مبوط» است. وی در سال ۴۵۸ در گذشت.
۳ ـ احمد ابن علی بن محمد مکنّی به ابو جعفر، لغت دان و آشنا به فنون قرائت قرآن که در واژه‌های قرآنی و تاج المصادره راحاطه کامل داشته است، وفات وی در سال ۵۴۴ هجری است.

۴ ـ علی ابن زید ابن محمد ابن حسین بیهقی، مورخ پژوهشگر، فقه و ادب آموخت و به دانش حکمت و حساب و آسمانشناسی راه یافت و ۷۴ عنوان کتاب نوشت و در سال ۵۴۳ دیده از حیات بست.

۵ ـ محمد بن حسین بیهقی مکنّی به ابوالفضل؛ مورخ و در دولت سلطان محمود ابن سبکتگین غزنوی کتاب دارد کتابت دارالاشفاء را به عهده داشت و در سال ۴۷۰ هجری بمرد.

۸ . مرو شهر قدیمی است ـ شهری جدید درناحیت غربی آن به مسافت ۳۰ کیلومتر بنا شده است به نام «ماری».

«مرو» نام دو شهر است، شهر اولی به نام «مرو شاهجان» معروف است. و او همان «مرو» بزرگ از مشهورترین شهرهای خراسان و شهرهای مرکزی آن است. کسیکه منسوب بدان شهر باشد، بر خلاف قیاس «مروزی» گفته می‌شود، معنای «شاهجان» یعنی خود شاه، چون جان بمعنای روح یا نفس است.

از همین «مرو» است احمد ابن محمد ابن محمد ابن حنبل امام معروف حنابله و عبدالله ابن مبارک و اسماعیل ابن حسین ابن محمد مروزی و دانای به انسانیت و ادیب، در سال ۶۱۴ هجری در «مرو» با یاقوت حموی ملاقت کرده است. از جمله مردان منسوب به «مرو» هارون ابن خالد مروزی، والی متوکل عباسی در بلاد «سند». وی در ۲۴۰ هجری در گذشت. و عبدالله ابن عثمان، حافظ حدیث که از طرف عبدالله ابن طاهر قاضی جوزجاه بود و در ۲۲۱ هجری وفات یافت. و احمد ابن علی ابن سعید مروزی ـ قاضی ابوبکر ـ معروف که از حفاظ مشهور حدیث بود و قضاوت شهر «حمص» را بعهده داشت. در حالی که قاضی بود سال ۲۹۲ در دمشق در گذشت. و محمد ابن نصر مروزی امام فقیه و حدیث، سال ۲۹۴ هجری در سمرقند وفات یافت و ابراهیم ابن احمد مروزی ـ ابو اسحاق ـ فقیه شافعی به سال ۳۴۰ در مصر وفات کرد. و اینک شهر تحت سیطرهٔ روسها است.

اما «مرو» دوم که آن را« مرو الرّوذ» گویند، نسبت به «مرو شاهجان» کوچک است. بین این بلد مسافت پنج روز راه است. ملهب ابن ابی صفره در این شهر مرده است. «روذ» در فارسی بمعنای نهر است، یعنی «مرو النهر» چون این شهر درکنار نهر مرغاب واقع است و جزء حدود ترکمنی‌های کشور افغانستان است. از این شهر است احمد ابن عامر ابن بشیر ابن حامد مروزی که یکی از بزرگان فقهای شافعیه ود، و در ۳۶۲ هجری در گذشت. از جمله حسین ابن محمد ابن احمد مروذی است که نیز یکی از بزرگان فقهای شافعیه است، مدتی قضاوت کرده و در ۴۶۲ هجری وفات کرده است از جمله کریمه بنت احمد

ابن محمد مروزیه است که به «امّ الکرام» یا «بنت الکرام» معروف است. وی از صحیح بخاری روایت می‌کرده در سال ۴۶۳ در مکه وفات یافت. قصر احنف ابن قیس در خارج این شهر درناحیت شمال آن واقع است، در منطقه ترکمنی‌های امروز، مسافت بین این دو شهر ۲۵۰ کیلومتر است.

۹ . دریای کابل از دره‌ها و دامنه‌ها کوههای «یـغمان» واقـع در غـرب کـابل سـرچشـمه می‌گیرد. (مترجم)

۱۰ . شمال شرقی صحیح نیست، جنوب شرقی صحیح است. (مترجم)

۱۱ . ابوسبرة، پسر عمهٔ حضرت رسول اکرم(ص) بود، در گرایش به اسلام از بسـیاری از مسلمانان پیشگام بود، دو مرتبه به حبشه هجرت کرد و در مرتبه دوم زوجهٔ خویش، ام کلثوم بنت سهیل ابن عمرو ـ را نیز به همراه داشت. و در تمام جنگها همرکاب رسول خدا بوده و در جیش «اسامه» نیز حضور داشت، سپس بامرتدین جـنگید و در فـتح نـهاوند شرکت داشت و در سال ۳۵ هجری از دنیا رخت بر بست.

۱۲ . هرمزان، کسی بود که در اهواز از کشور فارس دفاع می‌کرد و صلح با مسـلمانان را نقض نمود مسلمانان او را اسیر نموده بسوی مدینه بردند. او در شرکت در قتل حضرت عمر ابن الخطاب(رض) با ابولؤلؤنیز متهم شده بود.

۱۳ . انس ابن مالک، از صحاب رسول خدا(ص) و خدمتگذار او بود، در مدینه متولد شد و در کودکی اسلام آورد، وقتی آنحضرت از دنیا رفت، از مدینه به دمشق و از آنجا بسوی بصره کوچ نمود و در همانجا از دنیا فت، او آخرین نفری از صحابه بود که بدرود حیات گفت وفات وی در سال ۹۳ هجری بود، رجال حدیث ـ بخاری و مسلم از او (۲۲۸۶) حدیث روایت کرده‌اند.

۱۴ . احنف بن قیس، ابوبکر، بزرگ تمیمی از دلیران فاتح به شمار می‌رفت و در بردباری ضرب المثل مردم بود. او زمان رسول خدا(ص) را درک بدون آنکـه آنـحضرت را دیـده باشد، حضرت علی(ع) را در صفین دیده بود، بالاخره درکوفه نزد مصحب ابن زبیر در سال ۷۲ هجری وفات نمود.

تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۱۸ طبع دآرالقاموس جدید للطبّاعة و النّشر.

۱۵ . در خطبه ۱۴۶ نهج البلاغه آمده است: وقتی جناب عمر(رض) بـا حـضرت عـلی(ع) مشورت کرد که خود برای جنگ با ایرانیان بیرون شود، حضرت علی(ع) فرمود: جنگ با مسلمانان، پیروزی و خواری‌اش نه به اندکی سپاه بود، ونه به بسیاری آن، دین خدابود که خدا چیره‌اش نمود، و سپاه او که آماده‌اش کرد، ویاری‌اش فرمود، تا بدآنجا که رسید، و پرتو آن بدآنجا دمید که دمید، ما از خدا وعدهٔ پیروزی داریم، و به وفای او امیداواریم، او

به وعدهٔ خود وفا می‌کند و سپاه خودرا یاری می‌دهد.
جایگاه رقامدار در این کار، جایگاه رشته‌ی است که مهره‌ها را به هم فراهم آرد وبرخی را ضمیمه برخی دیگر دآرد. اگر رشته ببرد، مهره‌ها پراکنده شود و از میان رود، ودیگر به تمامی فراهم نیاید، و عرب امروز اگر چه اندک‌اند در شمار، اما با یکدلی و یک سخنی در اسلام نیرومندند و بسیار. تو همانند قطب برجای بمان، و عرب را چون آسیاسنگ گرد خود بگردان، و به آنان آتش جنگ را بر افروزان که اگر تو از این سرزمین بیرون شوی، عرب از هر سو تو را رها کنند. و پیمان بسته را بشکنند؛ و چنان شود که نگهداری هر آنچه که پشت سر می‌گذاری برای تو مهمتر باشد از آنچه که پیش رو دآری.
همانا عجم اگر فردا تو را بنگرد، گوید این ریشهٔ عرب است، اگر آن را بریدید آسوده گردیدید؛ و همین سبب شود که فشار آنان برتو سخت‌تر گردد و طمع ایشان در تو بیشتر. آنگه گفتی آنان به راه افتاده‌اند، تا با مسلمانان پیکار کنند، ناخوشنودی خدای سبحان از عزم آنان به جنگ با مسلمانان از تو بیشتر است، و او بر دیگرگون ساختن آنچه خود ناپسند می‌داند تواناتر، اما آنچه از شمار آنان گفتی، ما در گذشته نمی‌جنگیدیم به نیروی بسیاری، بلکه می‌جنگیدیم با چشم داشتن به پیروزی و یاری.

نهج البلاغه دکتر سید جعفر شهیدی ص ۱۴۲ ـ ۱۴۱

۱۶ . نعمان ابن مقران یکی از افراد «مزینه» بود، که در سال پنجم هجری با برآدران و ۴۰۰ سواد «مزینه» مسلمان شد. و در سال ۲۱ هجری در «نهاوند» به شهادت رسید. او در حالیکه ده بردار نیک خوئی داشت، در فتوحات اسلامی نیز نقش مهمی را ایفا می‌نمود.
۱۷ . قعقاع ابن عمرو تمیمی، یکی از سواران دلیر عرب بوده و خدمت رسول خدا می‌رسید، در جنگ یرموک حضور داشت و دمشق را فتح نموده در بسیاری از جنگلهای مسلمانان با فارسیان در عراق شرکت می‌کرده است، و مرد شاعری بود که در جنگ صفین جزء سپاهیان حضرت علی(ع) نیز بود. حضرت ابوبکر(رض) گفت: صدای قعقاع درجنگ از هزار مرد بهتر است او در سال ۴۰ هجری مرد.
۱۸ . حذیفه ابن الیمان همان حذیفه ابن حسل ابن جابر عبسی است، وی صحابی و از فرماندهان دلیر و جزء فاتحین و نیز صاحب اسرار نبی(ص) است. حضرت عمرو «رض» تا وقت مردن از حذیفه یاد می‌کرد، و در نماز اگر حذیفه حاضر بود عمر نماز می‌خواند ور نه نمی‌خواند، عمر(رض) او را والی مداین در ایران قرار داد، در (دینور) و (ماه مستدان) جنگید و هر دو شهر را فتح نمود، چنانچه (همدان وری) را توسط جنگ فتح نمود، عمر(رض) وقتی که او را به مدینه طلب کرد و با او احوال پرسی نمود او را با همان حالتی دید که از مدینه بیرون شده بود و از عفت نفس او خوشحال شده و دوباره به مدآین

فرستاد و در سال ۳۴ در همانجا از دنیا رفت ودر کتب حدیث ۲۳۵ حدیث از اوموجود است.

۱۹ . عاصم ابن عمر تمیمی ،در سال نهم هجرت با قوم بنی تمیم مسلمان شد و رسول خدا را دیده بود ولی زیر پرچم رسول خدانجنگیده بود، و در جنگهای رده و فتح عراق و فتح سیستان شرکت نمود که بالاخره والی سیستان مقرر شد و در سال ۲۳ هجری از دنیا رفت.

۲۰ . عبداله ابن عامر ابن کریز ابن ربیعه اموی، مکنّی به ابو عبدالرحمن، در سال چهارم هجرت در مکه متولد شد، در زمان عثمان ابن عفان، بعد از عزل کردن سعد ابن وقاص را از ولایت بصره والی بصره شد، آنگاه لشکری به سوی افغانستان بسیج دوباره آن را فتح کرد، سپس از بصره عزل شد، بار دیگر مدت سه سال در زمان معاویه والی بصره شد، بعد از تصدی ولایت منصرف گردیده و در مدینه بماند تا در سال ۵۹ هجری در مکه بمرد و در عرفات مدفون گردید.

۲۱ . خراسان منطقه وسیعی است که بین تپه‌های ایران در غرب و دامنه کوه‌های هندوکیش در شرق، و تپه‌های ماورالنهر در شمال واقع است.

خراسان که از غرب به تپه‌های ایران و از مشرق به دامنه‌های کوه‌های هندوکیش و از شمال به تپه‌های ماورالنهر محدود می‌شود. امروز سرزمین خراسان در قلمرو سه کشور قرار دارد. افغانستان که هرات و بلخ از شهرهای آن است، ایران که نیشابور از شهرهای آن است و ترکمنستان که مرو،از شهرهای آن است ـ خراسان در آن زمان همهٔ این مناطق را احتواء می‌کرد.

۲۲ . طخارستان، منطقه کوهستانی است که در ناحیت شرقی (بلخ) افغانستان قرار دارد.

۲۳ . قتیبه ابن مسلم باهلی، مکنّی به ابوحفص، فرمانده فاتحی بود که در سال ۴۹ ولادت یافت در زمان حکومت عبدالملک ابن مروان والی «ری» شد، در زمان حکومت پسرش ولید، والی خراسان گردید مناطق ماوراالنهر را فتح کرد در ترکستان شرقی جنگید و کاشغر را فتح نمود ۱۳ سال ولایتش ادامه یافت، در سال ۹۶ هجری در زمان حکومت سلیمان ابن عبدالملک که مخالف او شده بود کشته شد.

۲۴ . طاهر بن حسین مکنّی به ابو طیب وابو طلحه از وزرای بزرگ و درادب و حکمت و شجاعت سر آمد بود در سال ۱۰۹ هجری «بوشنج» از توابع خراسان متولد شد، ودر بغداد سکونت گزید و در کودکی به مامون پیوست، او کسی بود که حکومت مامون را استحکام بخشید و در سال ۱۹۸ هجری ۸۱۲ میلادی امین را کشت، بعدها طاهر سرپرست ژاندرم بغداد شد، در سال ۲۰۵ هجری ۸۲۲ میلادی والی خراسان شد. وقتی

در خراسان مستقر گردید رابطه‌اش با مامون قطع شد و در سال ۲۰۷ هجری یکی از غلامانش او را کشت و گفته شده که او مسموم گردید، لکن فرزندانش به نام دولت عباسیه در خراسان حکومت او را ادامه دادند.

۲۵ . مرو، شهری است در خراسان از شهرهای مرکزی آن بحساب می‌آید، ولی امروز جزء جمهوری ترکمنستان است.

۲۶ . نیشاپور شهری است در خراسان که امروز در ایران واقع است.

۲۷ . صفاریان د منطقه سیستان حکومت می‌کردند، بعد نفوذ شان گسترش یافت تا قسمت شرقی دولت عباسی را فراگرفت.

۲۸ . سامانیه، احمد ابن اسد که در بلاد ماورالنهر از سوی عباسیان ولایت داشت دولت سامانیه را تاسیس کرد، و پسرش نصر در بخارا دولت مستقلی تشکیل داد، وسلطهٔ این دولت تا بلاد افغانستان گسترش یافت.

۲۹ . غزنویه، الپ تگین که درخدمت سامانیان و در عهد سامانیان والی خراسان بود، بعد اظهار مخالفت نمود و در غرنی دولتی تشکیل نمود که تمام افغانستان و نواحی پنجاب و رود سند را فرا گرفت، از جمله پادشاهان غزنوی، سبکتگین و پسرش محمود غزنوی بود.

۳۰ . غوری‌ها، منسوب به غور هستند که از نواحی جنوب* افغانستان و نزدیک به کوه‌های هندوکش است، حکومت غوری‌ها وقتی توسعه پیدا کرده شهر دهلی را پایتخت خود قرارداد و بنگال را فتح نمود و بر همه سلطه پیدا کرده، لکن در ایام سلطان غیاث الدین ابن سام، دولت غوریان از هم پاشید، و این پاشیدگی تا زمان مغولیان دادمه داشت.
* غور، از مناطق مرکزی افغانستان و در امتداد کوه بابا قرار دارد. (مترجم)

۳۱ . سلجوقیان، اینها شاخه‌ای از ترکان «طوقوز اوغوز» هستند که به سمت غرب فلات‌های ترکستان هجرت کردند، و از ماورالنهر هم گذشتند، سپس از مرز پارس هم تجاوز کردند و در بلاد جزیره و شام رسیدند و در «تاضول» رسیدند و در برابر «بیزانس» جبهه گرفتند و بر آن‌ها پیروز شدند، و حاکمیت شان تمام جنوب و غرب آسیا را فرا گرفت، و حقیقتا آن‌ها بر دولت عباسی، حکومت داشتند. و خود نیز از پیروان اسلام بودند.

۳۲ . خوارزمیان، شاخه از ترک است که اول به جنوب دریای خوازم نفوذ کرد و دولت شان را گسترش داد، تا آنکه در زمان مغول ا زمیان رفت.

۳۳ . مغولی‌ها با تاسیس این دولت، بدست چنگیز خان بود، که از غرب چین آغاز بکار کردند، در خوارزم جنگی کردند و بربلاد ترکستان مستولی شدند، بدینسان روز به روز

پیش می‌رفتند تا به دریای بالتیک اروپا رسیدند، و دولت عباسی‌ها نیز به دست هلاکو منقرض گردید، در اخر از قدرت آن‌ها کاسته شد و در بلادی که اول آن‌ها را فتح کرده بود، استقرا یافت. و در غرب آسیا تحت تاثیر مردم آن قرار گرفت و از پیروان اسلام گردیدند پس از آن تیمور لنگ دوباره دولت آن‌ها را تجدید کرد.

۳۴ . ازبک، جمعیتی از ترک‌ها هستند، و آخرین موجی از جنگاوران بدوی می‌باشند که از نواحی دور آمده بودند، و به ایین اسلام گرویدند، و حکومت آن‌ها در ماورالنهر ادامه یافت تا استعمار روسی آنان را فرا گرفت.

۳۵ . صفویها، این دولت را شاه اسماعیل صفوی که از نواده‌های شیخ صفی الدین اردبیلی بود، به وجود آورد، مورخین شان گفته‌اند: که او از فرزندان حضرت موسی بن جعفر هفتمین امام شیعه است. وحیدالله پدر شاه اسماعیل، مرد شیعی و متعصبی بود و برای مردم کلاهی اختراع کرده بود که رنگ آن سرخ و دوازده ریشه داشت که رمز ائمه اثنی عشر بود وبدین جهت بدانان قزلباش گفته‌اند. دولت صفویان که ۱۱۴۹ هجری ۱۷۳۳ میلادی ادامه داشت، با دولت عثمانی سخت مخاصمه داشت.

۳۶ . افشاریها، این دولت را طهماسب قولی خان افشاری تاسیس کرد، پادشاه مشهور آنان نادرشاه بود، در سال ۱۱۴۲ هجری / ۱۷۴۹ میلادی عمر این دولت به پایان رسید. افشار تلاش می‌کرد که مذهب سنت را در ایران رواج دهد، پس از این قاجار تا سال ۱۹۲۵ میلادی درایران حکومت کردند.

۳۷ . یعنی توسط مردم افغانستان، محمدزائی که نیروئی نداشتند. (مترجم)

۳۸ . انفال / ۶۱

۳۹ . کشمکش بین تفکر اسلامی و تفکر غربی در جهان اسلام ـ ابوالحسن علی الحسنی الندوی ص ۲۲ ـ ۲۴

۴۰ . همان

۴۱ . همان ص ۳۶

۴۲ . حجرات / ۱۳

۴۳ . مؤلف محترم در مورد آمار نفوس اقوام افغانستان، اگر تعمد نداشته، اطلاعاتش خیلی ضعیف بوده است، مطابق آمارهایی که توسط سازمان‌های معتبر بین المللی بدست آمده، قوم پشتون حدود ۴۰٪ و هزاره‌ها ۲۰٪ الی ۲۵٪ نفوس مردم افغانستان را تشکیل میدهد ـ برخی ولسوالی هزارجات، مانند دآیکندی، دره صوف، جاغوری، حصه دوم بیهوده و ناهور، از مرز دو صد هزار نفر تجاوز می‌کند، ولسوالی‌هایی چون هستان، شهرستان، پنجاب، یکاولنگ، ورس.... از مزر صد هزار تجاوز می‌کند. (مترجم)

۴۴ . اکثریت هزاره‌ها شیعه اثنی اعشری هستند، قسمتی هزاره‌ها، اسماعیلی و قسمتی پیرو فقه حنفی هستند، اما اقوام قزلباش و بیات و افشار شیعه هستند (مترجم)

۴۵ . نظام آموزشی افغانستان قبل از تأسیس وزارت معارف، خصوصی و توسط ملاهای مساجد صورت می‌گرفته است. بعد از تأسیس وزارت معارف نیز حداکثر تحصیلات خصوصی به عهده علمای مذهبی در مساجد و مدارس دینی، همانطوریکه طلاب و عالمان دینی تربیت کرده‌اند، بخش عظیمی از مأمورین پائین رتبه و عالی رتبهٔ دولتی حتی افسران و صاحب منصبان نظامی تا هنوز که هنوزِ است، سابقه تحصیلات خصوصی دارند. ملافیض محمد کاتب هزاره مورخ نامدار کشور و کاتب رسمی دربار امیر حبیب اله خان و خلیل الله خلیلی شاعر نامدار و پر آوازهٔ کشور را از باب نمونه می‌توان نام برد که دست پروردگارن مدارس دینی بوده‌اند.(مترجم)

۴۶ . عید نوروز یکی از اعیاد رسمی مردم افغانستان است. در شهرهای کابل و مزار شریف هرات و غزنه و...... عموم مردم حتی شخصیت‌های کشوری و لشکری در یکی از اماکن مقدسه اجتماع با شکوهی را بوجود می‌آوردند. بعد از ختم مراسم و سخنرانی‌ها درهنگام تحویل سال پرچمی برافراشته می‌شود. این پرچم که به آن «جنده» می‌گویند، گوئی از یک نوع قداست برخوردار است، مردم در برابر او شور و احساسات نشان می‌دهند و به آن احترام می‌گذارند و مراسم با دعا ختم می‌شود. متشر عین نیز نماز مخصوص عید نوروز را می‌خوانند و برای خیر و بهبودی مردم و میمنت سال جدید دعا مینمایند. رفتن به خانه‌های یکدیگر و دید و بازدید از یکدیگر نیز در روز نوروز معمول است. میله (جشن)های مشابهی در هر شهر و دیاری و تهیهٔ غذاهای مخصوص از قبیل حلوای نوروزی و غیره از رسم‌های معمول بین مردم افغانستان است. (مترجم)

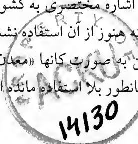
هیجدهم ذیحجه نیز یکی از اعیاد بزرگ اسلام است پیامبر اسلام(ص) در این مورد فرموده است: «برترین عیدهای امت من، روز عید غدیرخم است.»

به گفتهٔ ابوریحان بیرونی، ثعالبی، ابن طلحه، ابن خلکان و..... غدیر از اعیاد بزرگ اسلامی است که در روزهای گذشته نیز ملل اسلامی در شرق و غرب اسلامی به بزرگداشت و تجلیل آن اهتمامی به سزا داشتند، .و در تجدید خاطرات سعادت بخش غدیر می‌کوشیدند.»

(جشنها ـ از استاد حکیمی)

شیعه‌های افغانستان چون سایر شیعه‌ها بدین عقیده هستند که روز هجدهم ذیحجه علی ابن ابی طالب(ع) توسط حضرت پیامبر اکرم(ص) رسما به جانشینی برگزیده شده است. در شهرها و روستاها، چنین روز را جشن می‌گیرند و برای آن قداست عظمت

قائلند و به آن عید غدیر می‌گویند.(مترجم)
۴۷ . مردم مسلمان افغانستان بخاطر اعتقاد که به پیامبرشان دارند، روز تولدش را جشن می‌گزیرند این که نه آنکه مطابق گفته‌ی آقای شاکر از مسیحی‌ها فقیه کرده باشند.
روز بیست رجب که روز بعثت آنحضرت است «عید مبعث» یاد می‌شود، از اعیاد اسلامی مردم افغانستان است. (مترجم)
۴۸ . کلمهٔ غزنی با کمی اختلاف در نوشته‌های مورخین مانند معدسی به شکل غزنین در آمده ودر تلفظ به غزنی بدل شده است.
غزنی از قدیم یک شهر تجارتی بوده است، اصطخری راجع به غزنی گوید: که هیچیک شهری درین حدود به پایهٔ غزنی از حیث تکثر تجار و مال التجاره، رسیده نمی‌توانست، غزنه شهرت سابقهٔ خود را از دست داده و اکنون از جمله شهرهای درجه دوم افغانستان شمرده می‌شود.
«شهرهای آریانا» ص ۶۴
۴۹ . در ۱۲۸ قبل از میلاد گروهی از ساکها در زرنج مستقر شدند و از آن به بعد ولایت زرنج ساکستان خوانده شد، ساکستانرا عربها سجستان خواندند و سجستان تحول یافت».... در سال ۷۸۵ هجری ۱۳۸۳ میلادی تیمور لنگ زرنج را تسخیر و اهالی آن را قتل عام کرد و حکم کرد شهر را ویران کنند.
«شهرهای آریانا صفحهٔ ۵۴»
۵۰ . خوب بود مؤلف محترم نقش مهم دو کانون علمی تشیع (نجف و قم) راکه بی هیچ وابستگی به دولت‌هاو قدرت‌ها، همچون سد استوار در برابر سیل بنیان کن فرهنگ استعماری بیگانه ایستاده، نادیده نمی‌گرفت .
کانون علمی که پایگاه شورشها و جنبشهای اسلامی بوده و پرورشگاه مردان حماسه ساز و استعمار کوب که همانند دژ تسخیرناپذیر، اصالت فرهنگ، و اندیشهٔ اصیل اسلامی را، از هجوم لشکرتوطئه و تحریف دشمنان نگهداشته است. (مترجم)
۵۱ . خاتمه
این بود اشارهٔ مختصری به کشور مسلمان افغانستان که خواننده ـ با این اشاره ـ میزان ثرونی که هنوز از آن استفاده نشده است، بدست می‌آورد، ثروت و غنای طبیعی که یا در دل زمین به صورت کانها «معدن‌ها» مدفون است و یا به جهت نبودن کارخانه و وسایل لازم همانطور بلا استفاده مانده است.





ناشر: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی
شابک: ۱-۹۶۴-۰۶-۷۱۶۸
ISBN: 964 - 06 - 7168 - 1